

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
أَنْزَلَ هَذِهِ السُّورَةَ
وَجَعَلَ فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
أَنْزَلَ هَذِهِ السُّورَةَ
وَجَعَلَ فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
أَنْزَلَ هَذِهِ السُّورَةَ
وَجَعَلَ فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

محمد صادق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي قدر بقدرته على معرفة ذواته من بصره ومعلومه من غير عين حيوانات وانساناته التي
 يشرف بنفس حيوانات على النباتات والحيوانات من سجدات من جهة عقله والارواح
 بين الارض والسموات وتخصص تأثيرها بالاشياء والحيوانات على ذلك الاستقامه بكرم نوع
 الانسان على باقي انواع الحيوانات بانطقه واكبره من انفسه باعتبار انه كونه معلوم
 بما يتبناه ذواته وتزنيه بحيث العقل خبير العلم بعفائه وانظم العالم بتفصيل الارباب وحمل
 الالهي بباختلاف الالوهان والامال والطبائع بالابداع والاشياء وكل ذلك بالانسان والحيوان
 بانحاء العادات وتسمونه بانواع العبادات لا يوافق احد من صفات العبادات الاخر والاشياء
 فيما لو ابدى من البشوات ما يتخلل من صدق العفانية ويظهر العقل من شدة قرائن الشهوات
 فيميل الطبائع بالندج نوع حتى يحصل تقارب نوع من جنسه والامان في طرفة العلاء على جميع
 لذات العالم لميل اليه طبائع الكائنات والعام الا انه سبحانه اعظم شأنه وارسال رسول على
 عباده شفيع عن تلك الاقدام من انفسه لا تخفى محمداً رسول الله صلى الله عليه وسلم شفيع المؤمنين الذين
 آمنوا به

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و اما گفتن با خلق الکرم راوی با صواب استغیر و طلال علی ایچی و اگر صوم با خلق با شیخ
 و صفت ابابکر صدیق و اولاد الصواب شجاع و محبت و ابرین الشان با بحیاط و انوار انجمن
 و اجمالی و تقب الکرار الغیر انصار با علی رضوان ربه طیبهم حسین اما بعد برودش
 حکمای مکتب نیز بقیان طبابت قرین در حق سبحان نصف مکن و معاشران
 عشرت گزین و متفان کامل و عارفان حاصل که عاقبت علوم را بنظر تحقیق و مدارج
 ننون و ابریزند متین پیش نهاد و فاعل و مد نظر و ایدانها و اجاب ناما مذکورین بجهان
 که شده نشین عزت و منزلت و نوا و بطول حیرت بل اثباتی بحقیقت مگم و از قدیم عهد
 طبابت و شریعت الحکمت نامزدگی و انگیزه داره الا لا ذوات خفیت و فائق این فن از اسرار
 عاقبت این علم عند و زین باعث بر چندگانندت قدیم باران ندیم و دوستان بس
 ابراهیم صحت میداشتمند و خواست تر قیام سالنی الباه که عادی هیچ علاج این امر باشد
 سائل بودند با اینها سبب قلت فرصت هم معلوم از حواج ضروری و ضروریات بود
 که بر بنی نوع انسان را با بقای حیوة مستعار از ان گزینی باشد با وجود گوش زدگی
 انما س مانی باغیر ایشان در طمان نسبیان می نامد انهم چون تکرار انما س آنها بر بنی
 کرده و یارای گزینماند و نیز در قول ایشان و عدم جمع ارشادایان عبید از مودت
 پیدا شتم قول آنکه آندون دل دوستان جهلست خیالش دور و لم جا گرفت که صحت
 بستم در راه به انجاش بستم از فضل قادر که هم کار ساز با سرعت از نسب بک تحریر و آمد
 و پیشیا را لا بصاری حد الباه که جز با ریخ انما س مستران گفت کسی و نامزد گوید و از انکه
 بعضی مضامین نسبتی زنان نسبت مناسبست نما بین که اولی ترک آن بدکراه مردان
 و انگیزی میگرد و لایمی آمد از جهت قلم شکسته رقم بر پیشش پر و اختا با بصورت کوا
 آنکالا انسان مرکب بر خطا و انسیان با و صغیر بهره از علم تحریر بسیار هم و نمید
 مطالب بزرگ و استخراج مضامین مترک بسبب نقص ماری اما مهند اسید از حال بنیان

بلندیت و عالی رتبتان و الا مرتبت که اگر سهوی و یا خللی در نفس معانی و یا بر رقم الاتقان
 در یابند نظرا صلاح با صلاح ستودید شوند و مستمرا بر خطا رواندارندانی را لایحطا یا معترف
 ذبا بجهل معروف و نا توفیقی الا باشد و محسبی و نعم الو کسبیل
 مقاله اول پوشیده آرای ذوی الافهام و محض ذو طبایع سلیمه مبارکه او بجا میل نشاء
 جمیع انواع حیوانات را در نفس قضای حاجات علی الخصوص در قوای شهوانی شریک
 یکدیگر آفریده فیما بین مذکور و انات مناسبت تام عطا فرموده بجهت از ان نوع انسان را
 از روی فهم و فراست و عقل و کیاست بر دیگر انواع حیوانات اعزاز و امتیاز بخشیده
 و از ان تمیاز بطای شرافت جوهر عقل افراد ذکور را من و به بر انات ترجیح داده است
 پس حیاد شرم و حفظ مخرج نابلی که از لوازمات عقل است در نهاد خاطر شان بتقسیم گردانیده بجهت
 انات که قلت صبر و تحمل و عین و بدنی و سوراظنی و حیاتی و عدم لحاظ عزت شوهری
 و ظهور امر عابیه که سبب عدم کمال جوهر شریف عقلی میتوان گفت پیرامون شرف
 خاطر شان است و نیز کمی فهم و ادراک و اختیار نهیات و اجتناب از او امر که متعلق به
 علامت بر نقصان خلقت انالی او شایسته و بطور قوت و شدت قوای شهوانی مرد
 از روی کیفیت و کیفیت بر انات قوی گردانیده ازین باعث تعدد جماع انزالی چنانچه
 از مرد و بوجومی آید از زن هرگز ظهور نیگیرد و همچنان با افراد ذکور را بحسب تفاوت مزاجی
 بر یکدیگر ترجیح معین کرده چنانکه مزاج حوموی و صفراوی این نسبت بلغنی و سوداوی با امر
 مجامعت قوی خواهد بود و از ان پس تاثیر صحبت را محده اسباب غلو نیک و بدی مقرر
 ساخت از انجاست که آفریدگار تبارک و تعالی انسان را با اختیار خلقت بجهت
 نیک منزله و پاک بیا فرید پس از فریقین صحبتی که اختیار بیناید ظهور افعال آن بوجود
 می آید لان للمصحب تاثیر او نیز بوجه اغلب شرافت نطفه را بر شرافت افعال
 مقرر کرده اند ازینجاست اگر چه بعضی از اهل شرافت باعث نقصان عقل خلقی فیما بین

نیکسوید امتیاز نگردید شریک محبت بد بوده خوی آن گرفته ترکب افعال بصیری میشوند
 بالا انجام همین کمال قوای نفسانی ظهور عقل کامل ترک آن اختیار مینمایند و نظر حقیقت
 سیرت و صدور افعال نیک میشوند لان کل شیء یرجع الی اصله و در صورت خلاف
 برخلاف این پس شرافت نطفه بکمال جوهر عقل میزه اکثریه خواهان امور است خلاف عقل
 که مراد از محبت با یعنی ظهور افعال لایعی و بعضی است نبی باشد و حصول کمال جوهر عقل
 بر فضیلت بیغایات و اسباب لطیفات مقدر چه بر هر که از نبی نوع انسان ذیل عاطفت
 می نهد کمال عقل میدهد و همین جهت ذوی عقول سلیمه بتاریحبت شریفه تبارک عیوب
 جهان و جهانیان میباشد بر ظاهر که عادی صواب و عیب نیکی و بدی دنیا و دین باعتبار
 تربیت و عادت و جوهر فتن است به وقوع این امر فرقی بین مشارک الاثر حسیج به اناش
 لنقصان عقلمانی اصل آن مخلوقه چه عادت بمنزله طبیعت ثانیه از تخریب طبا
 ثابت الاجرم مرد عاقل بر عبوریت این جهان ناپایدار که هر آینه نمونه جهان باقی است
 غور و تامل بکار برده ترک نماید و امر و منهیات حق جلشانه که مخبر صادق بالصدقت
 آن پرورفته حاصل عمل باشد تا از شرمساری دو جهانی نجات یابد باب اول از
 مقاله اول اما از جمله مصنوعات خلقت بی نیاز جلت خلقت چنان بشهادت و عبادت
 استنباط گردد که از جمله اعضای بدن انسانی عضوی قوی یا ضعیف یا متوسط مخلوق
 میگردد چنانچه پدیده است حاجت و میلی ندارد از آن جمله اگر اعضا تناسل بقوت پدید آید
 یافت هر آینه این کس نسبت با فراوانی نوع خویش در امر مجامعت بر دیگران سبقت
 خواهد برد و الا بالعکس همچنین کلانی و عارضی سبب تولید نبی کثیر علی الخصوص در صورت
 خلقت او بر قوت و الا فلا پس قوت جمیع بدن خصوص قوت معده که مشرب اکثریت طلب
 غذا و هضم اوست مستعدی قوت و کثرت مجامعت خواهد بود و با وجود این اگر آفرینش
 آلات تناسل بر قوت گردد البته در امر جماع قوی خواهد بود و در صورت و صورت مزاج که متعلق

در صورت
 خواهان
 و در سبب
 خواهان
 ضعف و قوت
 است

در صورت
 غلبه
 است

شدت قوای جسمانی که مراد از قوت معده و جمیع قوای است اعنی مطالب کثرت اعتدیه
مع قدرت قوت معده بر انحصاش علاوه از قوت قوای دیگر در امر مجامعت می شاید
که عدیم المثل باشد تا انجام عمر خویش و کثرت مجامعت در الاکتون و صغیر اوی مزاجی او کمتر از
دمویت و دیرپایند زیرا که ریوست مزاجش اسرع بر نقصان میباشد الا نسبت دمی
سرعت و جرات بر مجامعت میدارد لحدقه ما و ته و بل بشروط عدم کثرت و اعتدال در
امورات لایبی مثلش خواهد بود بلغمی مزاج باعث برودت مایه خویش البته قادر بر
اغذیه کثیر نیست از نخیمت قابل کثرت مجامعت نمیشد لکن نقصانش بسبب رطوبت
مزاجی جزوی عاذا و نمیکرد و سرعت قدرت به فعل جماع کمتر از شش اولین میدارد و در
بنیاد لیس و دود قاروه و معا و ته الی طویله که سوداوی مزاج البته نسبت به بلغمی قلوب
بر انضمام اغذیه میباشد و ریوست ماده اش باعث قوت مزاج و اعضا که با انفعال جماع
نسبت بلغمی قویست الا در صورت کثرت اسرع بر نقصان و نیز الاکتون سرعت و کثرت
مجامعت نیست لکن القیه فی کیفیتین و ترکیب هر ماده که بدگیری صورت بندد
اگر کثرت سبب حکم آن مقدم میباشد در صورت قلت اشخاص قلیل ظهوری آید
ازین باعث حکم آن عدیم میگردد و غیرتکه بر ماده که غلبه یابند حکم آن مقدم دارند
و نیز بر خصوی از قوی بدن انسانی از ضعف قوت و یا از ضعف خویش نقصانی در یابند
حکم بر ضعف آن نمایند و قوی را بقوت خواهد از قوت قوی خواهد از جسمیست
فصل اول از باب اول بر عالمان با حکامات دینی و واقفان معاملات
و نبوی مخفی و محجب نماند که سوای زن منکوحه و کثیرک شرعی منکوحه مثل شعیب برین
علی الخصوص منکوحه دیگران که زنانه من ملامت و مدافعت قرآنی شاید برینکه
الزانیه و الزانی مجلد و اکلا و احد منهما ماشه جلدت نزد خلق شرعیان و بزرگوار
و باعث کوتاهی عمر و کی روزی و خواخلن و سوای رو سپاری دنیا گرفتاری این

مستور است اگر چه سائر العیوب که در جمیع احوال صفاست تا قناری او است هر آینه
 حضور آنم را توقع از ذات کبریای او ممکن الا اگر خناری گناه عبودیت که تا یوم قیامت تغییر
 سزای بد کرداری خود را نمی ممکن الوقوع نباشد چه رنجیدگی شوهر مذابی است ایسم
 و اهل تصوف که اهل بند و فقر مراد است کفر و انسته اند حسب مقوله حافظ شیرازی
 ع که در طریقت کافر نیست رنجیدن عین صواب است و محض خیر علاوه ازین
 که امی ملت مذموب ترخیص هم نمیدهد که باعتبار این نسبت بدان قوم جایز باشد که
 بهر حال پیرامونی این امر شنیع و فعل قبیح که امی ندوی العقول فی حوصله بلند نیست تجوز
 اختیار آن نمیکند لیکن از آنجا که اکثر اهل دنیا از نصیب عقل کامل بی بهره اند به نقصان
 عقل تیز تریک بد کرده و با سورات جابجای خیال تم نموده مرکب این امر شنیع میشوند
 علی الخصوص همین شدت ماده منوی که جوانی مراد از وسعت اختیار این فعل بسیارند
 و بهر آن جمع شده تفاخر میکنند کسیکه شریک حال آنها نشود و آنرا به محنت تعبیر
 بنمایند و مانعت ناصح را بجایال نمی آرند پس بوندگان هر ذمب ملت اختیار
 این فعل بسیارند و بسبب کثرت ترغیب اغوا کنندگان این امر شنیع چنان شایع گشته
 شاید که کسی ازین فعل بازمانده باشد پس اگر مقتضای عمر و شہوات نفسانی بود است
 جسمانی و زبونی اعمال و اعیان شود و زیکه شایبه ملکیت غیر مذموب باشد مثل این
 اختیار کنند اگر چه حکم شایع مطلقاً خصت آنهم نمیدهد و خاطر که در حالت جوانی
 جوانان قویاد در صورت صنعت قلب تیز تریک بد و خوب زشت که این معنی وقت
 کمال قوی و ماضی بود قلی بود قوی میرسد نکرده زمان فاحشه را بمناکحت می آرند و اینها
 چهار ازواج بود جلالت که حکم شرع شریف باین امر شایع یافته گرفتار دام بلا میشوند همین
 نزول فتنه جوانی و استغرای ماده منوی عقل بجای آید و گرفتاری آن عذاب ایسم باعث
 انواع انواع ترددات و تفکرات میگردد و علاوه ازین در صورت عدم و اقصیت

این فن الابدی متناهی و متناهی را محتاط نمیشوند پس با سر از منته قبل از حدوث وقت
نقصان باه حاصل مینمایند که اصلاح آن تا مدت العمر ممکن نیباشد و از اجرای کار زن
باز میمانند و وقتیکه حصول تسلی عادت نگردد و نائز و حرارت شهوتش رو بکمی نه تمد
طبیعت او بیجا نبوده خواهد بود این امور جایجا خواهد گردید که ازین رو سیاهی شوهر و خلق
و زبونی نه از آن تصور خواهد گشت و سیاست که در حالت ظهور این حالات
غیر منسلب بر وجه جهان مہمانیان اکثر اوقات ذی عزت و غیرت جهان شیرین خود را ایگان
میسازند و بجر امهوت گرفتار بوده تا قیامت بخدا بآن گرفتار میشوند و حال آنکه
از روی انصاف بیک کس یکزن بشکل تسلی مییابد و چرا نباشد که حالات زن
بسبب نسبت باطنی او آشکارا نمیشود تا حال شهوت و عدم آن و تسلی و غیر تسلی او
سیرین گردد پس همه چهار را چه پارانی که مناسب یک کس مانند لاد در صورت
واقفکاری این فن و کسب این کمال میتواند تسلی هر کس متعلق خود بود وقوع هر
غرض که بهر حال کسب این کمال و حصول این دولت لایزال محتاج اذیہ خاص
و عام که کسی را ازین گزیر نیست و با وجود این بسا تعجب که معیوب ترین خلایق
مقصود گردد و پیشاپیکه بیا بحث دور اندیشی که نتیجہ این خلاف انتظام دنیا و دین است
حقایق زمان کمالی دوران خلاف عقل را اختیار کرده معیوب ترین انباشته
باشند و در کدای نظر دور بین و عقل صواب گزین تجوز بر معیوبیت این نمیکند و بلکه
تقاضای دین بین و نیای دون بر ذمه همت مردانگی الزم مینماید لمحتاج انخاص
و العام الیہ و ضرورت محتاج الیہ دنیا و دین ظاہر که هر کس بنا کحت خود آید
راضی و خوش ماند که عند الامر عظیم است نیز وقت وقوع چهار زنا کحت
که حد تکالیف شرعیست از حصول مراد مبارز مانده رسوای خلق الله و عقی
و تلعف جان که از بس عزیز است جان نگردد و لاجرم عنان شدید قلم را به تحریر

لا بدی پروا خست و بزنگارش این مدعای ضروری آشناساخت حاصل دوم
 از باب اول اما مخفی و محجب نماید که علم عیاشی علمی است مشکلمتر که از ابتدای
 تکون الی الآن دانسته این بسج نرسیده و نه کدای کتب که تمسک الیه بنی
 یاش بتیگر گذشته بنا بر علیه یقین شد که سبب اشکال کدام کس پیرامون این نگردد
 و اگر گفته آید که باعث زبونی این کسی گرد این نگرویده دور از صواب می نماید چرا که
 این متعلق بل جزوی از اجزاء علم ابدان است و علم ابدان علم است پس شریف که
 پیشوائی دین استین ما بر علم او بیان ترجیح داده فرموده العلم علمان علم
 الابدان مع علم الابدان و شرافت چیز شریف بشرافت ظاهر و پویان بیان
 که موجود عالی هوصله و بلن بهت بود و ذلیل را ترک کرده و بلکه صحبت اینان را
 معیوب ترین خلایق انکاشتمه اگر چه اهل عیش کتب های درین فن تحریر کرده
 الا بسبب احتمال خشو کما یعنی مطلب براری نیکو و از آن جمله کوکا پندت که خود را
 با حفظ موجود این فن نامزد میکنند چنانکه سوای در و غلغولی که شیوه شاعران
 میباشند چه و رچ کرده اول در تمهید حکایتی نکاشتمه که سوای خشک مانعی از
 عقل در عقل آن قاصر علاوه ازین اصناف هر روز چهار چهار کرده و هرگز
 نشان آن بجائی نینموده که این قسم مختص اینجا میباشند اگر چه هزاران مردمان
 و زنان بلکه بی سبب الغیبی تعداد و بیطر گذشته با وجود علم باصناف زنان و بیبا
 آن با هم دیگر با اعتبار اقسام هرگز تمیز نمیشوند صریح بر اینست بر لا علمی نوشت
 اصناف او و به همین طیره مقامات سنی زن را بتاریخی معین به مقام معین داشته
 و گفته که از اساس ممنوع خاص و بتاریخ مختص بی جماع منزلی میشود چه قدر
 صداقت صدق بجزیه او تصدیق میگرد و بر ظاهر که مشار آئینه انزال آن هم
 نمیدانست و اگر سیدانست چنین گفتگوی یعنی که مختص بر لا علمی اوست

علم
 در بیان آنکه
 در علم و تحقیق
 سالد فائق
 قوی گشت
 چنانچه در سخن نایب
 فتنه انگیز ازین
 نیاید و در بعضی
 معنیها
 در بیان آنکه
 در علم و تحقیق
 سالد فائق
 قوی گشت
 چنانچه در سخن نایب
 فتنه انگیز ازین
 نیاید و در بعضی
 معنیها

نمی نگاشت فصل هوم از باب اول عیاشان این زمان که از عقل کامل
 بهره نریستند با وجود نقصان قوای شهوانی از خبر گیری منکوحه خود باز مانده هم محبت
 غیر عیوه اند تا در زمره عیاشان و نگار منسلک باشند و سرخروئی بعضی حال نماید
 که تقاضای این جهان خراب همین قرار یافته و حیوینت این را به سزای تبخیر میکنند
 و مگر خاطر نمیدارند که خطا را بر صواب اختیار کردن دور از عقل و قیقه سنج است
 که فرضنا در صورت استقرار عادت و سیم با اعتبار نشستی اعمال در خاطر ممالک معتد
 عقل با دستا هم خیال معیوسیت این بدفعیه آن کوشد و در صورت غیر ممکن بود نشیب
 من چپت عیب عمل آوردند با اعتبار نیز قبول آنکه عیب کردن را هنری بیاید و حلوا خود
 روی میشاید پس بهر حال برسانی زمین کامل خیال محبط و داعی که ترک منکوحه پنجه
 اندر سرب کردن و بعد مشلی منکوحه اگر شهوت داعی دیگری باشد البته مضایقه ندارد چه
 ناراضی زوجه یا ما خودی چند آمد و در سیاهی دنیا تصور است و چنان باشد که در وقت
 عدم خبر گیری و عین انقطاع ربط زوجه ناچار خیال عدم مرد علی شونهر بدت الامر
 بر عینت مساحت و یا با اختیار مرد غیر طوریکه محبت میسر آید و تقاضای طبعی و خیال
 بیگر و مشغول میشود و هر گز نمی آید عقل بد انگیزی انصاف هرگز خبر گیری خانه
 بیامون این نامر جایی دیگر نگردد و اگر چه با ابتدای عمر باعث شدت شهوت و قوت
 قوای و داعی که آنمغنی طبع و حاجت عبور و جرات و اخذ هر یک نیست بهما صدفی نمی آید
 الا وقت کی شهوت و قوای جسمانی که از زمره نزول نشسته نوعی و حصول نتیجه کثرت
 جماعت است شهوتش سوای مانوشه جدید غیر منکوحه قدرت بفعل دیگر نمیدارد
 ناچار گرفتار و ام بلا بوده روز بروز محبط و داعی ترقی یافته جمله حیویات و صواب
 سینماید و بسبب عدم قدرت بفعل دیگر نتواند اونی افند و حال آنکه عین کی شهوت
 مرد آنهم مشلی نمی یابد ازین باعث با وجود موجودگی این مرد و با بر دیگر شده انواع انواع

اولست و خواری این میخوردند اما آنکه از خانه خود بر میکنند بار دیگر معاینه شکل این
 بدل گواری نمی نماید و نقصان نند که جمیع مدارج و نیوی بران قرار یافته آنرا حسابی
 نیست بشاهدات حالیه و سابقه چنان مستنبط گردید که هر که بسبب نقص عقل
 و برین گرفتار شد مره خرابی برداشت حتی که امرای ذی اقتدار به پیرامونی صحبت میزنند
 باختیار این همیشه نوبت بگذراند اگر و بر بادی نیک نامی و عزت بزرگان نامدوخته سالها
 دراز بیک نقص عقل رسوای کوچک و بزرگ گردیدند سودی اندر برداشتند حسب
 این ریاضی و ریاضی به رفتی بزم غیر نکلونامی تورفت به ناموس صد فقیه بیک
 نامی تورفت به اکنون اگر فرشته نکل گویدت چه سود و در شهر با حکایت بد نامی
 تورفت به فصل چهارم از باب اول اگر چه انسان تا که در صحبت حیوانات
 روزگار و زندان و محاشه عالم این کار سنسک نگر و عقل و حواس نیوی و لیاقت
 نشست و بر خاست انسان بی هم نسیرسان پس لازمه مرد و عاقل از اهل دنیا و شرافت
 شریف این جهان بعضی آن نیست که با وجود اختیار هم صحبتی این کسان نیک به
 زمانه را بر بد نامی و نیک نامی ذاتی خود طوطی خاطر نداد و بی دور اندیشی و خیال پس پیش
 و نیوی بمل عقل یک بفریضه نیک به بد خود عال خوده خرابیهای نیوی ندرت خود عاقل کرده
 مورد طعن جهان گردد چه موجه جهان و جهانیان هر طایفه چنان بشوید پیوسته
 که اول قدم بپاشی بیاحت سرخرونی یعنی بدین جهان خراب بخوابی بشهرت می خند
 و وقت حصول ضعف که اول شوره اش حق سرعت نزل است حسب تخفیف غیاب
 بد انگیزی خیال اسناک اختیار برگ قنب که خلی مسک است مختار میشوند و زمین کی
 شووت و ضعف قوای شهوانی که شوره دوم غیر کثرت مجامعت میتوان گفت بنا بر
 بر بیری لوننگان حیاشی بد فضیله ضعف باه با استعمال شراب که حرام مطلق است
 مرتکب گناه کبیره که قریب بکفر می انجامد میگردد و شراب صحبت حیاشان بوده

عقب هیاستی حاصل میسازند و بل نیز اهل صحبت چنان غمگین میشوند که با خود
 بایستی اختیار خود را میسازند تا در صحبت دیگر رفتن عیبی نباشد و این بگوید انواع انواع خوب
 داده گرفتار خوب جهان عادی خود مینمایند بخیال آنکه عند قیام به صحبت دیگر خوب
 اینها طشت از جام سازد و بلکه شخص جدید را اگر ناقص العقل مینمایند تا که بخورد و نوش مثل
 خود نمیسازند با ربانی هم صحبتی نمیدهند پس اهل هوش ثاقب و صاحب فکر صاحب
 بار جماع عقل خدا داد بود و واسطه دوران زندگی بخیال سوراخهای اسوارت و میره معیوب
 نسبتی بذات خود باعتبار رواج خاندان و شرافت آبائی و اجدادی مقتضای وقتی
 و ندیسی که هر یک ادا سنگی حال خود مینمایند مرعی داشته با وجود هم نشینی صحبت شان
 شریک خوب جهان مختار شان ملوث نگردد علی الخصوص باختیار صحبت شراب و شراب
 که مختار جمیع هیاتشان این است شاید که کسی ازین فعل بازمانده باشد و دوری
 جوید و نیست مختار این بخوی بوده که اکثر کسان بسبب ضعف خلقی از کثرت مجامعت
 عاری بود و حسب مقتضای وقت بنا بر ضرورت بکثرت مجامعت ازین نسبت بزمی
 خویش یا مرکیه رین کار بمیشل باشد راغب شائق میشوند اعنی شرب شراب شراب
 که نسبت به عیب مغرب مفید با مرابه باختیار استعمال این کار روانی میکنند
 و عادی میشوند بیکه بغیر استعمالش قدرت بفعل جماع ممکن بود وقوع نییاد شود نیز
 بهجت بلوئی خود زنان هم صحبتی خود را بترخیص عادی مینمایند و این بیت مقوله خود
 بر زبان میسازند شراب تا خورانی بقوه خطبری که بی حجاب شود کس ملاحظه نماید
 پس بلازمه دینی و شرافت ندیسی مقتضای آنست که ازین مجلس العین که هر آینه مخبر
 حقیقی و صادق تحقیقی است شهادت آن قبول آنکه در حقیقت هر کس که الشیطان بر او
 و چرا نباشد که ناقص دین مسلمانانست هرگز پیرامون این نگردد و اکثر کسان بجماع
 شرب شراب نسبت به بعضی ختم از روی اقتدار و سوادان عالی هم صله عقب گذاری

می کنند و بنیال نمی آرد که آن عالی همتان با اعتبار نجاست دنیا ملوث دنیا نیستند
بل بسبب مجاز نگردید است نیروی با استعواش هموز دنیا می دوند که نخواهند که نگردید است
فنانی دیگر و است نیروی که باعث حرمت او بوده و شمارا از بهر حال در صورت شرکت
محبوبت این که سان بنا بر معمول انسانیت بزرگ انگیزی محبوب همان و در میان
بخوانانگ عزت خانانی و شرافت و نهایت خودی از شمارشل حراز بودید که
شرکت محبت را از آن دادند و در دنیا می زنده بودید با چند روز بنا بر وقت
جوانی بنا بر این انیت نمی باشد از آنچه در حال دنیا بودید است است
بابه در هم از مثال اول یعنی بر آنکه از فریب که غافل نیست آن را بر کرد فریب
کرده و حیا در هم در دنیا از او فریب از آن است دنیا که در سنگبر دست همه بر منو علی
کفی ان علی ما شرب فی القرائات ان کید کن عظیم ازین جهت بود است
و قمار او تکب کردن بخور عقل و عقلی و شماردی عقل سلیمه می باشد بسبب عقل سعوی
شیرازی سه زن دوست بود علی زندانی به تا بجز تو نیانست مهر بانی چون در بر
دیگری نشیند و خواهد که ترا در گریه بیند و پس بر قول و فعل با زبان اعتماد کردن و در
از عقل جواب گزین است زیرا که چه لیست این فریب بر راستی نگردید و بقول شاعری
سه زن از پهلوی چوب شد از فریب که کس از چوب راستی هرگز ندیده و لیکن از آنجا که
اهل دنیا را از آن گزیر نیست و چرا نباشد که آسودگی دنیا برین محبوبیت گشتند بل
اگر گفتاید که دنیا همین است می شاید پس چارناچار در آنست در بطا این فرقه الزم
افتاد الاخیال صلیت این از صبر بد کردن و به امور است جایجا بر عقل ناقص او عمل نمودن
و مشورت یا او خواستن که دای اهل ندوی الحول محبوبیت نواند ازین ندانسته اند
حق است و عین جواب چنانچه پیشوای دین متین مایع تابعین جناب که موجب
بی مثل و اصل بحق بودند تا اهل اختیار فرموده و اجازت آن نسبت به فلا مانع خاک

تعلیم خود بخشد و الا نظر و نسق آنها به کلامی معجز بیان بر امر و نهی مجوی کرده که اگر کسی
 عامل آن گردد برگز بقصان و بدی ازین فرقه جاندا و نگردد که برز آفتاب احکامات دینی
 پوشیده نیست اما حکما و متقدمین بنا بر استعزاز و درانیت و معیوبیت صحبت برین فرقه
 دور از راستی ترک موانست و هم نشینی این اختیار فرموده و معیوبتین افعال و اوست
 و حصول ضرر صحبت ایمنان بعضی و دانش نگاشته و اقوال مختلف بیان کرده که مشتمل
 درین مختصر درج کردن تطویل لاطائل تصور میگردد اما متاخرین مثل جالیئوس و
 شیخ آن و شیخ ارسطو تابعین شان باظهار آرایه معنی اتفاق دارند که نمی فصله است
 این فصلهاقی بدین پس دفعه آن جین بس ضرورت مثل گیر فصلها ضرورت اقتاد و در صورت
 عدم تدافع اغراض منکره که مشهور و محال بدرج آن برداخته ام ظهور گرفته باعث خرابی
 و برتری مزاج گردد و خیر ظاهر که اخراج با محتاج بر طریق اتمت ال که میزان هر یک مخصوص است
 از بدی اقتاد و قول بعضی علی عموم از جماع منع کرده و نفی قطع آن بنوده بطلسان و صریح
 از تجربه ثبات است بقدر اول موید این حکایت جالیئوس معاون بر شکوه جوانانیکه نشی ایشان
 بعد از فراد بود هرگاه ترک جماع اختیار نمایند هم ایشان کم شود و گرانی سر جاندا و چنانچه
 جمیع کثیر پیشغولی علم غم ازین فعل بازماند بسبب غلبه بر قدرت در حرکات بدنی ایشان
 ضعف ماندگشت بدون کسی ظاهر در خزن اندوه گرفتار شدند تا آنکه آثار یاغولیا و انگیر
 حال ایشان گردید امر جماع فرمودم در اندک مدت از اینهاست لاجم مختبات یافته است
 کلی بهر سانیند و همچنین که با نقصان ترک جماع کسیکه شاخل کثرت و باشند فرسیوس
 و استدل اتفاقا عرض منج شد یکگاه بنجر به شیخ باشد نگاشته و دیگران مفراند
 که جین دفع فصله منی هنگام زیادتی آن علی بخصوص در حالت جوانی سیرانان اقربا بود
 نشاط و سهولت حرکات بدنی و نفسانی و بسلاسه فکر و رفع غم و هم مسکن جنب
 و خیالات فاسده و یاغولیا و جنون و دیگر حرکات و ماغی و حرارت بدنی آنسزگی

عنه
 هرگاه مستند
 بعد از فراد باشد
 استلا و حرف
 دام اضربا
 ظهور در یا بد
 و اجتهاد آن
 بریان و معبود
 میکنند
 و از این
 جالیئوس
 بر دست
 مزاج و جنون
 است

خاطر ذکر را بلامیدد و عشق ضائق را در دین نماید اگر چه بغیر از عشق و شوق آفتاب افند
 و بعضی امراض بلغمی و سوداوی را در دفع با سندانها و شیبج احرار و العر نیز شوش
 القوی و دفع القفصول را در تیه بجمعه محال عقل است که در جماع منفعتی نباشد چه
 ظاهر است که جماع امریست طبعی و طبیعت اقتضا نمیکند امری را بدون منفعت پس
 منفعت او از قیاس و تجربه ثابت گشت در این صورت فاعل فعل جماع مسبب تقاضای
 مزاج خود بغیر از فرط و تفریط عامل این عمل باشد چه صحت و سوسیت مزاج بر اعتدال این
 منوط گردید چه اگر در صورت کثرت وقوع این امر مزاج بسیار که در فعیان ممکن نباشد
 عادت بگیرد و در چنانچه در فرط جماع ضبط یافته و نیز در حالت کئی آن اعراضی که بزرگان
 در ترک جماع پروخته املاح میشود لهذا عمل در آنجا جماع بمقتضای مزاج خود استنگیر
 و از تاز شرآن اسن باشد و عمل این کار بحسب مزاج مختلف میباشد چنانچه بیجا بجماع
 سیرین گردید **فصل اول از باب و هم پوشید بر ارباب تجربه نیست که زنان فانیست**
 بنا کحت آوردن بازواج متعدد خود را دام بلا کردن مختار و وی بعقول و دانشندان نگار
 نمیباشد چه خوشش که بقول نامحرمه اسیر زن نتوان شد بسیار همای درازند برای یکدم
 شهوت که خاک بر سر او بود چه از حالات زمانه شغفی نیست بنحو اید بود که دنیا بحسب
 غرض و غرض از انش مرد و زن شهوت رانی به ولوله شهوت چندا با هم جوانی در فسیه
 اینچند روزه از یک دو و سه چهار بر سهیل ساوات چه سادات گم چون که همین کمی
 شهوت و استگیری میکند و این بهوس فراخ بقبول آنکه هم چون می شود
 حرص جوان میگردد و بعد اطفای تا تیره شهوت مرد غرضی من لا عراض مختلفه
 زن منصونیکر و انا امورات دیگر سوای این ناست هم اسودگی اکل و شرب و غیره
 متعلق زوالی خود بر عقل ایزد بیحال است بهر که از بی انواع انسان اسودگی انلی میدهد
 کس در آنکس مدد معاونان محابات از سرگردانها که انش در پی و پیدی بر جمیع

نمایان است که جماع
 در صورت کثرت وقوع
 منوط گردید چه اگر
 عادت بگیرد و در
 بنا کحت آوردن بازواج
 نمیباشد چه خوشش
 شهوت که خاک بر سر
 غرض و غرض از انش
 اینچند روزه از یک
 شهوت و استگیری
 حرص جوان میگردد
 زن منصونیکر و انا
 متعلق زوالی خود
 کس در آنکس مدد

تعلقات و نبوی بلا تفسیر توحیح بر توحیح الاله ایشان نیز بغیر آسموگی و لکن کما فی فی بانوس و خوش
 نمی مانند چه بجای من کوه که با وجود غیرت بجز من خواهم آن استوگی تا مع نفقه و پس و نصیب
 نازده شهوت در سر شرت لذی ایمان سر شرت که در دیده چنانچه بر باوتات کبر و است و نسیا
 پوشیده نیست مرد و اقل غافل بنکار را بوش دنیا اندیشش عواقب از زمین و انجام هر چه
 را اندیشیده و از اندیشیده پیش و پیش اندیشه ناک بود هر قدر که از نازده شهوت دنیا و باقیها میگردد
 مد نظر خواهد داشت امنی آسایشش نبوی نیز اید بانگت اگر چه معا ایست آتیه بری از نلی
 متعلق باین ملحوظات قابل فهم نیستند و سبب هم آگاهی باین کجایش و مروان
 نسیا از نفع حاصل هر چه از باب و هم بدانند که کثرت و لذت نیز با عدم لذت و تعلقات
 دنیا و باقیها میباشد و وقوع این با تمیز قریه قیاس و استواری کثرت و کثرت بجامعت قرار یافته
 چه کثرت مناکحت سبب کثرت بجامعت کثرت بجامعت باعث کثرت اولاد ازین جهت
 قلت مناکحت که بجامعت سبب امنی آسویگی میگردد و نیز باین بر حفظ صوت قلت میباشد
 این عمل مناسبت در خطا است با اعضا و قوت با پی میباشد اما ناقص العقل ناقصیت
 اندیشش جلال آنج که اندر جماعت روز و شب با نیت یا زمین یا دنیا انجام شهوت منفع با پی
 بر داشته از یک تیره هم خود را معذوری یا بند و حال آنکه از تعدد جماعت ایشان
 زن هم تسکین نمی آید چه اگر جماع ایشان بنا بر وضعی خواهش نفسی خود میباشدند بر آن
 تشنگی و انزال طرف ثانی چه باعث نقص عقلی در شکار و لاعلی بر کس از انزال تسلی
 در مقابل را آگاهی نماید از نفع ظاهر که جنین عدم انزال که اطفای نازده شهوتش مراد آن
 در او وقت استغفار از کار بر زبانش نبرد و فاعل عدم انگایش را محمول بر
 پر شهوتی کرده تعدد جماعت بوقوع می آورد و تحت کار شهوت فاعل اختتام یافته
 خواهد پس معقول بر قرار می ماند تا جای از شمال بر شهوتی او میگردد و بیت انچه سبب کثرت
 وقوع این مراتب باین خاص مع عام پر شهوتی معقول است هر گز دیده باین حال پس کند که

اما کسی که شدت خواستش آن باختلاف در همین دو چند یا ده چند بر عمل خلقت نسبت
 بر و احتمال کرده با وجودش حقیقتی است از میان طراز نگردد و عقل ناقص چنان بگیرد
 که چون این فن سبب نهرت مصیبت عدم گردیده و با وصف اگر کسی از این دنیا درین باب
 بتقدم بر او سبب و اوج مصیبت کسی گردد آن نگردد و تا بر خوبی و کلمات آن فطر عوز
 و مثال صورت می باشد و بر حقیقتی است او آگاهی بی یافت و تحصیل آن سهل می آورد
 و بعد را با باعث در فتنه تا شهورت نماند میگردید و حقیقت شهرت منکشف میشد
 پس ظاهر سبب لاطالی بتاویل دو چند و ده چند پروا خستند و حجتی و دلیل قائم نگردد
 تا باء ششقی رسکوت سماعین میگشت پس سردی و تری فرا جوش که از اول طبع
 از آب گشته برانی است قوی و حجتی است ساطع بر کمی شهوت او چسبند انباشت
 از آن لیس و در قیامت است قوی و از طریق مسترخنی لها و معا و شکره و در وقت
 نزد عقل نیز اگر زیادتی شهوتش صاف بودی حکم کتاب بانی که بر نیند و درین دنیا
 زمانه ازین تسلی ندارم نمی توانی و شلالت رباع چهار از و اج نسبت یک کس از
 خلق تشبه طور و اوج یافته شائع می گشت بلکه بر عکس آن بودی و نیز صریح خلاف
 شاید بکنند آن شهادت میدهد که هر که بدینا پیدایش بیاید باز و اوج سردی در آید
 و در شهادت حالیه نماند با بقیه گاهی بهامت قرین زیوست که کدامی زمان سبب
 شهوت تاکی خود شوهران خود با را با وجود نقص گذاشته مر تکب این فصل شدند و بلکه
 این معنی بعد اوقت می آید که شوهران با خوب گیران نشدند ازین باعث باختیار صحبت
 بنفاحش گردیدند آنکه خود را فاحشه کردند و اینهم بطفه شریف قوم زنان بود و نیز
 و بلکه نسبت بر پو اوج کوچگر و حنیض پیشه بخش جمع می در آید آنهم اتفاق و نادر
 اما در کمال عدم و عدم بلکه اکثر زنان با وجود نقص مرد در بولیت مسترعیب کرده
 هم صحبت بوده اند و نیز صریح ظاهر که آنانکه در عین شبانیت بیوه بوده در اکثرانندگی خستند

نفس پس نیک و دوا زین باعث بود و وقت من الاوقات بر سبیل ضعف ظهور
 میاید بر لذت و این زمان را تا بست ساله بخیر از خلوات و نیا و ایضه های باید داشت
 هرگز پیرامون جماع و بلکه هم صحتی زمان نگرداند از آنجا است که صحبت زنان سبب میلان
 طبایع بجا نیست پنجاه و یک سال حسب تقاضای روز و نیت مزاج
 زیر سقاری طبع دال بر آنست قوت قوای جسمانی که هر یکی را مختلف میباشد معنی
 دسوی مزاج صحیح ترکیب قوی غیر بلور شایسته قوای از نکر و هاست و نیا اگر کثیر تر در وقت
 اتفاق جماعت کند پیشاید و مسفر اوی مزاج معتدل با تصاف مذکوره مطابق
 دسوی و بلغمی که او صاف ظهره داشته باشد یکروز در میان سوداوی که صفات
 معلومه دانسته دار و روز چهارم حال عمل باشد و از سی تا چهل سال دسوی بحسب وقت
 اگر هر روز نیک تر است و صفراوی یکروز در میان بلغمی در هفته بحسب ضرورت دو بار در روز
 یکشنبه و سوداوی بحسب ضرورت یکبار در هفته بهتر در و هفته و از چهل تا پنجاه دسوی
 در هفته یکبار نهایت و بار و صفراوی در دو هفته یکبار نهایت و بار و بلغمی سه هفته
 یکبار نهایت و بار و سوداوی در چهار هفته یکبار نهایت و بار و از پنجاه تا شصت
 دسوی در دو هفته یکبار و صفراوی در سه هفته و بلغمی در پنج هفته و سوداوی در شش هفته
 بل و لی ترک نسبت این هر دو روز از شصت تا هشتاد و عمرش مطلقا ترک واجبست
 افزون فائده غیره بقی با صحرار از نسبت سالگی تا سی سال در هفته یکروز دفعه در
 سن قوت در پیراه دوسه بار و در کمول و بعد از همین ضعف ارجاع مناسب نیست
 و شباب دسوی مزاج و جماع قوی میباشد علاوه از مقرر بالا و نیز ضرورت کثرتی یا دو صفراوی
 کتر از دسوی و بلغمی و سوداوی قابل کثرت جماعت نیستند لضعف بلغمی این
 فی اصل خلقت به حال کثرت و قلت جماع موقوف بر قوت مزاج است هر قدر که
 مستعدنای طبعی ایشان کثرت ماده منویه دای باشد کما لایند شوند نه آنقدر که با کثرتی

حج نیکو
 سوداوی و بلغمی
 از وقت مزاج
 از یکشنبه
 این هر روز
 و با صفراوی و سوداوی
 به حال بلغمی
 به شش هفته است
 سه این
 سنیک
 کما لایند شوند نه آنقدر که با کثرتی

تکلیف خود را در معرکه هلاک اندازند انستش با و محتمل میباد که او عتیق منی در سه چهار نهایت
 پنج جماع علی التواتر میگرد و بحسب المزاج و در صورت امراض ازین خون مسامح
 که صلاحیت ندارد اندامها و ادریرون می آید که مدتی بتلافی آن باید بهر حال عمل آن
 از ترقیم نیازند تصویریده محتاط باشد در صورت خلاف این تا سنی بر تباوی شهوت
 بر نقصان شهوت علاوه از شره مرضی من الامراض خواهد بود داشت و بدانش
 که حال سولود این مان با ترو خراب چه جن جنس و ج فرج جو یا ی فرج بوده بجز خروج خون یا
 اختیاری میکند یعنی بمرده و دوازده ساله که هنوز قوت قوای طبیعیه ظهور نمی یابد مشغول
 باین کار میشوند تا بست سال از قوت باپی دست بردار بوده با امراض بدنی گرفتار
 گردیده خرابی و رسوائی می بردارند و حصول فرزند برایشی قوای این بوجود می آید
 و کمالات زمانه مساوی برایشی او بوده میست و اشکال قوای سولود و کمال میسر
 بر میشوند پس انشمنان ذی هوش و معامله همان خرد و بیوش از حالات نرندان
 خود خیر گیران باشند پنهان غفلت از گوش بدر کرده از نشست محبت بد که داعی حال
 ذمیر میباشد مستون داشته تا بست سال از زواج بل از جماع زن محتاط نموده
 بعدش باز زواج آرزو من بعد نیز از امورات بجا بجا نگران بوده در هر امر با شش
 نه آنکه چادر غفلت کشیده بگرفتار خرابیهای زمانه گرفتار کنند فصل چهارم از
 باب و هم پوشیده آرای ذوی الاضام و ذو طبایع سلیمه میباد که برای گل سن
 از اسنان بنی نوع انسانی مقتضی و لازم میباشد چنانچه لو از م من سبی شد
 استعداد و فرج مشل لو از م طبیعیه فصل ربيع و سکران بمانب فرج میباشد سبب آن
 غلبه حرارت و رطوبت است و خلوا آن از حقا ندر است و در زمین آن و عدم تجار
 کثیره در خیر و شر اما شباب پس حرارتش مانک بحدت و مزاجش بیجوست مانک
 و تقاضای طبیعی ایشان را غلب بسور و مقتضی سرور کثرت معاشرت و مصاحبت

اهل عیش نه برای تحصیل مستلذات عقلیه بل بواسطه تحصیل لذات بدنیه ازین جهت دوست
 میدارند بزرگ و لعبه اکامل پس حرارتشان با وجود اقل حدت و ضعف صوت
 نسبت حرارتشان بالا شروع به نقصان مثل شیخ نیست ازین باعث توسط
 اختلال در شجاعت و تصور و صداقت محبت کل شی من غیر تحصیل کذب با شیخ
 غلبه نماید بر مزاج ایشان برودت و یوسته باعث حصول عقل از تجارب بسین
 سابقین نیز بسبب غلبه یوسته مزاج این است حکام مزاجی و قدر عقین با حکامات
 و اهریبه ثابتات لوازم عقلی و عقین بصوت امور بقیقته عقلی و فصاحت لایبى ضل
 پنجم از باب دوم بر خاطر از باب بصیرت اصحاب خبرت منی مباح و که حق تعالی
 بر جمیع قوت شهنوائی نسبت زنان از روی سرعت قوت بردان عطا فرموده و ثبوت او
 از بدیهیات ثابت حاجت و بطی ندارد اما سبب سرعت انزال مرد با وجود قوتی تند و سریع
 بودن شهوتش از آنجا است که سرعت لذت سبب کثرت منی و کثرت منی بسبب کثرت
 تولید و کثرت تولید باعث کثرت تولید خلقی است نسبت به انات چون نزول منی مرد
 از کمر است بسبب قرب مسافت و در تحریکی می آید و باعث سرعت باه گردد و الا در
 نباید بقرب موضوع چه از لوازم است که هر قدر در شهوت و لذت بیشتر همانقدر
 انزال منی زیاد و تند نیز حرارت مزاجش باعث بر سرعت انزال است لان مزاج
 الذکور حار یا بس ماما نزول منی مذکور استان است بسبب مسافت بدیر
 شهوت ناگ شود و بسبب قلت تولید منی بطی لانزال و باعث قلت بر تولید نظر
 به نقصان ماده منویه در اصل خلقت بوده لهذا شهوتش میریاید و تیز سردی و
 تری مزاجش بسبب میر شهوت ناگی و بطی لانزال او میگردد و لان مزاج الانثی
 بار در طلب نیز گفته اند که موضع خروج منی زن شدی و موضع حسه منی مرد مایه
 باب سوم از مقال اول حکمت و حق حکیم مطلق بر ظهور بیخترین مردان انسانی

بیفتن نشان درون فرج هر دو بر دو جانب رشمش بر توافق انزالین یا قریب تر که باعث
عمل است گردید چنانچه مراد برب صحت مزاجی خویش بر زودی بحکمت جماع تحریکی می یابد
و عین مدفونیت بهترین هر دو در حرارت بدن که حرکت جماعی مساوی بر شدت اشتعال
اوست اسرع بر انزال میگردید از جهت ظهور رشمش بر گشت تا از حرارت بدن فرماند
از اینجا که سردی خارجی مانع سرعت انزال است لکن جمیع کاشفت و منی زن کثیرا لایسته
بارد و رطب باعث بر بطی انزال اوست و با وجود این وقت بعدی از رسم در حالت
ظهور آن و عدم سخن آن از حرارت بدن علی الخصوص حرکت جماعی مساوی
بر بطی انزالی او میگردید لکن حاصل حکمت خالق مدفون کردن حرارت بدن و حرکات جماعی
باعث بر تندوب منی او بوده سرعت بر انزال نماید بطی سایر که در صورت خلاف این نسبت
فریقین مانع توافق انزالین که باعث حمل میباشد و علت خالی و ودیعت کثرت در وقت
جماع و تطیب طبایع خاص و عام بجماعت حمل است و حل سبب فرغش و آفرینش
باعث خلقت نیا و دنیا محل ظهور حرکت حکیم مطلق و گواهی بر وجود او فصل اول
از باب سوم سبب ظهور قضیب انسانی با وجود استرخا نسبت جمیع حیوانات
باشیه چه مسافت مابین سلب ظاهر برطن جمیع حیوانات ماشیه از جانب خالق
ایده المرجع و المآب متبرگشت تا عین استرخا آن مسافت متع بوده باعث گنجایش
تضییب کرده و خنثی نشاندن ظهور یا بد بخلاف انسان که مسافت گنجایشی غیبت قضیب
نیاید و لکن ظهور رشمش میگرد و فصل دوم از باب سوم خالق ازین دو ظاهر
وجود قضیب انسانی در حالت صغیر و استرخا نسبت بدیگر حیوانات علامت فاروق
قیامین کرده و بل بخلاف یا حیوانات انسانی خاصیت عجیب سوا می دیگر اعضا نسبت
به قضیب عطا فرموده که وقت انتشار یکبارگی حکم و طولانی بهم می رساند و عین
استرخا یکبارگی صغیر و خفیف گردد و ودیعت حکمت خالق بوجود داشتن بعضی و احد

بحسب احتیاج بنا بر ظهور و وجوب است و نیز اگر فقط ضرورت جبراً بر بول مشهور کرده آید
 حاجت باین مسافت ملولید نمیداشفت بل گنجایشی است بچ بول باز نورانی که در جلد
 متکون میشود بول میگردید بل زنان خواب بر میان پیش آب که مخلوقیت این شکل
 ملولانی بنا بر فعل مجامعت که حلتش معمول نمی است بنم جسم که آنجمنی سبب تواند
 و ناسل و دست ثابت و مخلوقیت بشکل استاده را امری داعی نبود چه ایستادنش
 برای ضرورت مجامعت که اتفاقاً بوقوع می آید و استغفار او اکثر ضروری بواسطه
 اخراج بول و مذاجم است اکثری خود که استغفار است منسوب گشت از جهت مختلفه
 بر سر ذممه بواسطه ضرورت داعی هر یک امر قرار یافت لهذا اختلاف تشبیه بوجهی
 یا در پیش عمل سووم از باب سووم خلق کرد خالق قدر قضیب است بجزی اول
 فوق است بجزی بول و سووم پس آن مجری اندی سووم زان پس مجری منی و نزدیک
 راس قضیب بر سر متحرک گردید تا ماودی پس منسج آن مخرج بول است آن رطوبت
 عجز و بلزله جاری میشود در مجری بول نزدیک اراده آن تا تعزیه آن مجسری نماید چرا که
 بول بسبب کثرت مقدار خود طول میگیرد و زمانه مرور آن در آن مجری و چون بون نشسته
 ماست تصور آن مجسری احتیاج گردید بدین رطوبت تا که انگسار نماید این
 رطوبت بسبب لغایت خویش حدت بول را و محفوظ نماید آن مجری را از انحراد و تزلزل این
 دوی از غده مومعه بجز منق نشانه می باشد جز بایش بدین همیشه بوجهی نماید
 که منضبط میشود آن غده نزدیک حرکت بول که برای منسروج میگرد و ازین انضغاط
 ظهورش بوجود می آید و در یک مجسری قرار یافت این دوی وقتیکه کثیر گردد
 غلیظ میشود و سیلان بنماید بعد بول نیز بولی رطوبت است فلق کرده شده بنا بر تلبیس جز
 منی و تسهیل تسلیم آن و از شان است سیلان آن نزدیک بت ای مشهور است چرا که
 پیچند شدت آن سیلان منی و اخراج این بنماید از جهت تقدم سیلان منی بر منی ملول

می باید الاکاری سیلان مذی بقدر تلین مجری منی میباشد و ظهور آن بخارج بیشتر باشد
 منی آید و قرار یافتگی مجری مذی ملحقه از منی است با عدم اختلاط آن منی تا که فاسد و نسا زدنی را
 مفاد جریانش بنا بر تشبیل استماع مجری از آنجا است که طول زمان خروج منی که در صورت
 عدم اتساع آن از مذی ممکن می باشد فاسد میکند و از اجزش را و سرد میکند و آنرا پس
 حاصل نمیشود از آن حال که مقصود و بالذات است مجری آن بالای مجری منی تقسیم
 گشت زیرا که حصول تلین با زبالا نیز بر روی حاصل میگردد بخلاف خلطش و سبب
 خروجش آنکه حین ابتدای شهوت جماع حرکت مییابد اجزا از قضیب انعاما طبا بر تپیه جماع
 حاصل میگردد و از این انقباض منقبض میشود و غده که موضوع است در رقبه مثانه و از حصول
 انقباض سیلان رطوبت ظهوری یابد و از هو المذی هر چند که تلاش و استگیره حال باشد که
 حالات تولید مذی و روی مثل منی منکشف گردد و از اینها آنچه باید نشانش نیافت به عقل
 ناقص چنان میگردد که این هر دو ضلعه بخلاف غذای آتشین بوده باشد چنانچه
 شیخ در قانون با ثبات فسله غذای آتشین پرورخته و بختی مدفع آن بنکاشته شاید که
 مدفع او از این طریق بوده باشد و نیز عدم سفیدی حقیقی مذی شکل منی ظاهر و منعی از تحریر
 شیخ باینکه سفیدی حقیقی منیدار و با وجهیه منی زرفش طبع نمیباید آنرا منی مجازی گویند
 بیاعتساب است آن منی حقیقی و این منی مجازی فسله غذای آتشین است فسل
 چهارم از باب سوم اما بدین حال علی الخصوص جماعی برود منقسم میباشند منی
 طبعی ای الصادرة بنفقت ای مزاج اصلی و منی تکلفیه صادر بحسب تادیب عقل
 و ریاضت نفس استم ثانی ممکن نیست که استدلال کرده شود آن بر احوال طبیعیه
 خلقت باطن زیرا که امور طبیعی اصلی موجب بران نشد بل منی دیگر است نکند از آنجا
 لابد است برای کل جسم که از حرکت از جمله حرکت شهوت جماع مدفع و ریج دوم قرار یافت
 باب چهارم از مقاله اول اما کیفیت حدوث آنست از ریج دوم برین پنج

می باشد که در هر قضیب یا تجزینی مقرر که در دنیا که شدید القبول باشد برای قندی و استساح
 در خویل پس چون نفوذ کند در آن ریج قوی دوم کثیر روح شهوانی بود و چنانکه آن حسن
 قضیب احساس بلذت است تا دید میسر و قضیب در آن زمان طول و در عرض منقطع بسیار
 اثر استغنائی کثیر بخلاف هر قضیب که آنرا استغنائی کثیر ندارد تمسک و در زیر آن حساب
 و شراستین که در هر قضیب باشد شدید القبول برای استساح نیستند چه اگر مساوات آنجا تنگ
 مخلوق شدند چه اگر گشاده می بودند هر آئینه روح در ریج آمده قضیبی بنا بر فعل انتشار بزودی
 قبل از تمام فصل جماع بسبب کشادگی مساوات آنجا بزودی تحلیل مییافتند و فایده
 انتشار که قبل از جماع است زائل میگردد و در زیر حکیم مطلق جلدی بر هر قضیب که در زیر
 بالایش معتدبول و آنرا زائل است بسا مات تنگ خلق کرد تا ریج و ارواح که همین انتشار
 در آنجا جمع شوند محسوس شده بزودی قبل از تمام فصل جماع تحلیل نشوند و جماع خوبی
 حاصل شود لهذا خصوصیت وقت مساوات با عصاب هر قضیبی که رویدند آنکه جلد کل
 قضیب نیز اگر اگر جلد تمام قضیب مساوات نیک خلق میگردد هر آئینه فصل استغنائی و همین
 همین انتشار که مخصوص هر قضیب است باطل می شود پس بدانند که انتشار با
 طبیعی است یا غیر طبیعی اما انتشار طبیعی را شرط بر وجود روح مع ریج دوم کرد و اند
 از آنجا است که حصول انتشار طبیعی بغیر ازین هر سه محالست چرا که در صورت وقوع
 انتشار تنها از روح هر آئینه انتشار ضعیف غیر منتقل که لازم ریج است بی سنگینی که بواسطه
 دم است آنهم بزبانه قلیل مع فریاد است حاصل میشود لطافه الروح و خصوصیت
 آن فقط از دم البته انتشار بزبانه طول مع سنگینی بغیر حدوث ولذت کثیر که از خواص منقشه
 روحی است بی انتقال کما یبغی که فاعله ریج است بوجودی آمد و نیز انسداد مجری منی
 حیرت انگیز آن باندوم ممکن می بود و وجود آن از ریج تنها میباشد که استغنائی نسبت
 به همین اولین چپ است با این نظری یافت الا استواری و استحکام ولذت که اینجوری حاصل

مشهور و در صورت قرار و او در این سه با هم انتشار طبیعی حصول نیاید و چه اگر مقصور
 روح در بیخ بعد و میست هم سنگینی محدود می نماید و در حالت موقوفیت روح و ترکیب روح
 و دم انتشارش موقوف خواهد بود و تحلیل دم در بیخ با ابطال روح ابطال احسان لذت
 میتوان شد و از سه طبیعی است انتشار همین گرمی ششترین بنفستین بسبب از اسباب ریج و
 روح و دم سببش منجذب گشته انتشارش بوجودی آید لان الحرارة جذب مصلحت
 فارق فیما بین بر سه روح در جمیع بخوی کرده اند که نشان کثرت لذت مطلق جمیع روح
 قلبی است چه روح قلبی بغیر برای خون شش را نمی آید زیرا که محل است دم شش را این
 باعث بر زیادتی لذت جمیع میگرد و علامت کثرت روح در ماضی کثرت لذت است
 احکاک فزاین نزدیک دخول و خروج میباشند نشان کثرت روح قلبی کثرت انتشار است
 پس اتمام انتشار طبیعی بعد از آن ارواح کثیره نلته و ریاح و دم شش را این ثابت گشت
 و گاه سبب عظم انتشار روح و دم شش را این میباشند مثل انتشار عالم شباب انتشار یک
 حادث میگرد و نزد افراد لذت و جمیع محبوبه اما انتشار غیر طبیعی مثل انتشار یک پس
 طوفانیت یا شیخوخت و از تعطیل جمیع مدنی حاصل میگرد و غیر از معادنت خواهش
 طبعی و ترکیبی و علامت این حصول انتشارش غیر سنگینی و استواری خطی هر و نیز گاه
 انتشار غیر طبیعی فقط از ریج غلیظ میباشند مثل انتشار مرض قوی و غریزی که بی وجود هر
 اعمی روح و دم در ریج انتشارش غیر طبیعی میباشند اما در حالت قرار و او انتشار فقط از
 ریج متولد نفس قضیبی بغیر از آمد ریاح از اعضا دیگر پس حاصل نمی شد انتشار بین
 طغیانت نام بلوغیت اعم حصول الحرارة الحیة لطلوبات الفعلیة ریاحاً
 فی سن الصبی و نیز اگر انتشار از ریج نفس قضیبی ممکن باشد بر آئینه اکثر در غده منغنه
 باعث زیادتی انتشار میگرد و امکان لیس کند که ما از آنجا که قول ریج نفس
 قضیبی قضیب عروق بنفستین از این است این محل که طبع در مبنه ماده منوائست

احداث آن ریح امکان پذیر است لاجرم در قضیب بی حیثیتین و انشین توری شدن نمیتواند
 زیرا که محل تکونش سوای هر سه اعضاء رئسیه بحسب بقای شخص ثابت نیست علاوه ازین ریح است
 انشین بحسب بقای نوع متفوح علیه جمیع اطباءست نه مولد ریح از جهت تولدش درین
 محل ممکن الوجود نمیشود و سبب غائی انتشار فعل جماع است و سبب فاعلیش طبیعت و سبب
 مادی آن ریح دو مظهر این است که منتقم عیسا از نه قضیب را در ریح و سبب صوری اوست ادگی
 و ریاح متولد نفس قضیب نیز معاون برانتفاخش میگردد چه وجود ریح و طبیعت فصلی بحسب کعبون
 لابدی میباشد و این سلوبت غیر زدی و زودی است که حین تاثیر ارت محمله قضیب درین
 رطوبت منحل آنرا ریح مستحیل میکند و نیز علامت وجود ریح و طبیعت منحل و زری آن محسوس است
 بلکه بعد از آنکه خلقت مجری منی بر اعتدال بل مائل بلین سبب سرعت خروج منی است
 بر وجهیکه انزلاق آن آسان باشد چه شدت بلین باعث بر تقسیم یکبار بر عدم خروج منی
 میباشد و علامت زری سهولت انطباق اوست **فصل اول از باب چهارم**
 اما سبب لذت را در دو جنس محسوس کرده اند جنس اول آنکه تغذیه و در فراع خلطی را در فراع
 و جنس دیگر آنکه اعاده کثرت و اتصال طبیعی را در فراع و آنکه نوع شود و فراع محسوس میگردد و بان پس
 لذت نمیدهد و ایلام نمیناید چنانچه حاصل نمیکرد لذت عند اجتماع ماده منویه و حصول میگردد
 لذت نزدیک استفراع آن و نیست برای این سبب لاکه اجتماع ماده منویه بالتدریج است
 و استفراع آن وضعی و سبب این لذت آنجا است که قوت حاسه دریافت میکند از محسوسات
 آنکه باشد برای آنقدر محسوس و دریافت نمیکند آنرا که منی باشد یا آنقدر محسوس
 سبب لذت از عند خروج منی ظاهر که بلین مجری منی سبب انفعالی اوست از شدت منی
 و حصول نوعیت الم شیهه متفرق اتصال نسبت آنجوری از حدش و التمام آن تفرق میباشد
 عزوبت و لزومیت منی بعدش و وقوع تفرق و اتصال وضعی بسبب سرعت حرکت منی
 باعث بر لذت می باشد و همین است حال اتصال که باعث بر لذت اوست نسبت منن

از اینجاست که سطح رحم در نفس حساس و مرد در منی زن بر سطح عاقل و حشش بر وقوع نفس من
 و منی از یک نوع منیش و انقباضش بآن واحد غریب و از جهت منی آن سبب است که اگر چه
 و کثرت و قلت نوع جماع برای غرضین بسبب اختلاف امر و مناسبت طبیعی و نیز بر قوت
 و ضعف اسباب ثانویه متغله مختلف میباشد چه قوت بر قوت و ضعف بر ضعف نیز
 عاملین کثرت جماع را القضا و کثرت مماند میگرد و از اینجاست که کثرت ارتسام تلفذ جماع
 بداشگیری تمثیل باعث کثرت نوعی آن معشوق و همبازی آن میکند و نیز بسبب لذت مرد
 مرد منی با حساب عاقل قنیه از جهت ادراک میکند عاقل از جهت منی و حصول لذت
 میگرد و چنانچه در حکم فصل و هم از باب چهارم اکثر اطباء بطور موقوفه مرد و ماده و غلبه
 اجدد المنین بر دیگر قرار داده اند چه یکی جمیل و دیگر سخیل مثلاً اگر منی مرد غلبه یافت و نوزید
 ظهور گرفت و اگر عکس باشد بالعکس چنانچه حال ارتسام تولید موقوفه و مشروطاً
 بیخارش می آید عند حساس حاجت متوجه شوند بشرطیکه مرد وزن کمال مزاج خود را
 رسیده باشند و قوت قوای ذکوری و انانی بزاج و منی هر یک حصول گزیده باشند و
 وصول هر یک بقوت مزاج خاص خود را بحسب تفاوت امر و مناسبت میباشد از غایت
 حصول قوای ذکوری سی سال نهایت سی پنج سال باختلاف بدین که انتهای عمر
 طفولیت برین قرار داد جمیع اطباء گردیده می باشد و حصول قوای ذکوری این زمان در
 اکثر بیست سالگی نهایت بیست پنج سال میگرد و نهایت مزاج انانی بیست سال نهایت
 بیست پنج سال متصور است و اگر چه شناخت این از علامات دیگر که بر وقتین سالگی طبی
 پوشیده نیست ممکن است الا بحسب ظاهر علامت این از بیست شش ماه بوی عرق کردن از
 بوی پارچه بپوشی پوشیده نیست ظاهر دیگر در و بسبب اختلاف این حالات یعنی ظهور
 هر یک بزاج خاص خود را تولید موقوفه درین حال موقوفه و تولید غشقی و منی مختلف
 میباشد چنانچه بقا و توضیح آن در اختتام موجودی آید و نیز اکثر سیدایش مرد و جوان

راست و عیش و آفرینش زن بچپ عیش و خلافت این برود و بر سبیل قدرت و نیز کلاهی
 و بزرگی بیفیه راست مرد وقت بلوغ اعمی وقت نبات شعر خانه سبب تولید اکثره
 بر فرزند زینه و بزرگی بیفیه چپ عین نبات شعر خانه باعث آفرینش اکثریه بر باد و بیاضید
 و سفیدی و نرمی بشره مع ظهور دیگر علامات مخصوصه به بغیبت مزاج که غلظت مزاجت
 منی و ال بر آفتست اکثریه خواهان تولید زینه میباشد لان لبرودة المزاج و رطوبت
 یدل علی ان تولید المنی فیه علی الغلظت و اللزوجة لان عقل البرودة یقلیظ
 و الجمید فالمنی من ایها کان بهذه الصفاة یدل علی تولید من جهت
 و صفاتی الرجال لان منی هو الاصل فلیظ بالنسبة من منی النساء لان
 قوة مزاجهم فی اصل الخلقه مع خلطه المنی المناسبه مزاجه ابلع من دلیل غلظت
 بخلاف النساء و منی تقدم وصول منی برجم از جانبین بر غلبه مولود زینه و ماوینه مقرر
 کرده اند چه اگر منی مرد با وجود غلبه اول برجم رسد و تاخر منی زن گردد مولود زینه بوجود آید
 خلافتش بر خلافتش اگر منی مرد با وجود تقدم وصول خود برجم نسبت منی زن قلیل است
 و یارقین و ضعیف بسبب منی الاسباب در صورت و تولید مولود بر زینه فرق
 خواهد افتاد مثلاً اگر منی مرد با وجود قلت قویست و قوت او مزاج کثیفی است نسبه زینه
 با حضار و یا با وضع و اطوار زنانه تولید خواهد یافت اگر قوتش از مزاج تنها و زکرده همانا
 رسید پس با وجود حضار مردانه او وضع و اطوار زنانه خواهد یافت و اگر با وجود قلت قوت
 و ضعیف است با وضع قوت دم وصولی دختر با وضع و صفات زنانه تولید خواهد یافت
 شاید که بامری من الامور از حضار و غیره شایعه مردانگی یافته شود و عکس بر عکس چونکه
 انحصار مخلوق خالق بی نیازی بتسک عقل تجوز کردن با وجود لا تعد ولا تحسن بودنش
 جمل است نادانی الاسباب مناسبت مقامی چارنا چار بندی از ان بقرآید و احدی علم
 بحقیقه حاله و بعد قد و کذب و نیز گفته اند که اگر اتفاق مجامعت زنی گردد که در آن

از جهت اینی بجانب راست روان باشد و زن را بالعکس البته مرد بران زن غالب
 میماند و باعث تولد فرزند زینه هم میتواند شد و اگر عکس با عکس تو حیثش باسنده خاص و عام
 مشتبه ازین باعث بر همیش نبود و اخت و نیز تجربه چندان بی ثبوت پیوست که جماعیکه باعث
 عمل گردد اگر تو عیش بتاریخ خود مطلق امکان پذیر باشد یعنی یکم و سوم و پنجم و هفتم و نهم
 و یازدهم و غیره و آنح و بر روز یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه بشرط توافق تاریخ و یوم برجاتیست
 یقین یافتن ایله المرجع الالبصارم که بحکم فیضان مطلق فرزند زینه ظهور یا بدخافش
 بخلافش پس و مانگی می خیال بوقوع جماع حسب قرار داد بالا مگر بز خاطر دارد و در صورت
 عدم توافق تاریخ و یوم خیال یوم مقدم دارد هر یکی ازین تاریخ و یوم و عید و حج ماه
 و زودیش تاثیر می دارد بر اختلاف مزاج و خلقت مولود و بسبب احتمال تطویل از پیشتر
 مذکور فصل سوم از باب چهارم به قدرت کامله خالق تدبیر بر اختلاف
 عظیمه تخید مفعول معوره و ظهور افعال عجیبه نسبت متصوره مفعول عجیب و تولی بود
 بر افعال و معور حسنه و قبیحه حسب قرار داد همین انزال که باعث بر تولید باشد تا
 و گواه بران اظهار علامت عجیب آنکه شنیدیم که حکایت کرد امام فاضل فخر الامان علی
 سرستانی آنکه دختر امام فاضل نجم الدین جصفی خوارزمی پیدا میش یافت از شکش معولود
 که راس او مثل سر آدمی و باقی بدنش بدن مار بود و آن مولود کرمی آمد بجانب مادر
 خود و شیر می نوشید پس میرفت در بر که در آن محل بود و می نشست در آن بویرون می اندازد
 بر که مثل مار بعینه و باز تر و در آورده پس بر بر که میرفت و برین طیره عرصه یکماه منقضی شد
 پس از آن مغمی زمان قوی بر واجب القتل آن ثابت گردید پس آنچه معتقدش بود اختند
 هر گاه بخيال وجود مولود عجیبه از کیفیت باورش از چگونگی حقیقت باجرایش سائل
 شدند مشارالیه سوای اینکه خود خود از مشاهده و مار و تخمیل آن مارین انزال تکلم پروا
 از نسبت عقلای زمان و کمالاتی دوران بود و نسبت بسا شیرین پروا خند که خیال

کنند وقت مباشرت آنچه نیک باشد از تصور و افضل از آنکه از پیشتر بود تا مشا به شود موقوف
 با تصور خوب سیرت نیک اشتباه شکر او با هم اختلاط را در حکمت بخوبی با اثبات آن
 پروا نهند اندک توهمات نفسانی را با تحقیق میگردود و باعث حدوث احوال در بدن چنانچه
 از شان نفس است احوال حسب تهمات مجازیه امور در بدن من غیر غسل و انفعال حیوانی
 اعمی با احوال حرارت نادر حرارت برودت نادر برودت غایت آنکه هیچ تخمیل متوجه مرض
 در بعضی میگردد و بالعکس لان الوهم خلوق ثانوی پس امکان اتفاق وقوع انفعال
 بدن با تصورات و همیه صادوق الوجود و شش بدون حرکات روح محال پس وجود تصورات
 و همیه بدون نور ان امور طبیعی ممکن است لوقوع ندیبا شد از آنجا است که وجود تصور موقوف
 شایسته تخمیل مجامع نزدیک مجامعت و قرب لول و لولون الترام بصورت انزال چه نسبت
 صورت موافق تخمیل بصورت دیگر سوای مجامع و قرب لولون موقوف الترام بصورت امور
 طبیعی است که امور و همیه بواسطه حرکات روح در طبیعت نسبت به همین مرتبه گذشته اند اعمی
 انتقاش امور و همیه در طبیعت باعث بر ظهور آن میگردد و شرط انتقاش در طبیعت
 منوط در این تصورات و همیه گاهی میباشد بسبب حدوث حوادث از حیث حکما امکان
 خوارق عادات و اثبات نبوت و معجزات ازین قبیل کرده اند مویذ این کلام حکایت اول
 امام فخرالدین رحمه الله تعالی که والدین تخمیل کرد صورت حسنه عند مجامعت نزدیک خود وقت
 انزال پس تولید یافت امام باین صورت حسنه متخیل والد خود چون تولید امام بصورت حسنه
 و اولی صورت آن زیان گردید با وجود عدم صورت حسنه والد شش تعجب شدند قوم با شماع این
 حکایت والد تخمیل گردید با وجود صورت حسنه امام باعث تخمیل صورت حسنه والد شش عند انزال
 و بعد از این نپرداختند پیغمبر بود آن قوم براه احوال خاصه را احوال موجودات این عالم
 در بیچون و چگونه سبب آنرا ما اعظم شانه و ازین قبیل است تبدیل مزاج بسبب تصور شیئی
 و مفرح از آنکه نسبت شک که وجود تخمیل عظیم باعث بر تخمیل مزاج است پس آن میگردد و چه طوری

این تغییرات بسبب تکلیف حصول صور از اهریب صورت است که در این اشیا مکرر است
 از این بسبب است متعدد اولی صبح عوارضات حدوثی عالم بالتحقیق از جانب اهریب اهریب است
 تحقیق تحقیق پس فیضان می یابد از فیاض مطلق برای کل استعداد اهریب و اولی پس
 غیر نخل بیخ + که باشد سرزای خداوندیش + فائده عجمیه قدرت خالق بی نیاز
 چه قدر بر چنانچه محیط که ناطقه انسانی باوصف فهم و حس است و عقل فکیاست در حقیقت
 لال باز از بگذرد و بیگی دم باشد به شاخ نسبت بعضی زنان بسبب است مساوقه از او اول
 اطبای سابقین ثابت و نیز یافتند بعضی طوائف ترک را دم صغیر که می پوشید مخرج را و ترک
 بار او میگرد و بطائفه بلاد صین را میجوگی دم سخت که حرکت نیکو و بی سرعت می شکست
 و شکست آن است اول لهذا محتاج می بودند بنا بر حفاظت آن بنشست کسی مشقوب بقدر
 گنجایش دم تا از شکست محفوظ ماند و نیز بر آب برای اجس لکوک شام بدوشن نزدیک تر
 سوت آنها شبیه شاخ اصغر فصل چهارم از باب چهارم در منافع جماع جب هیکه
 بر وجه اعتدال باوقات قرار دادیش واقع شود بنا بر استخراج فضول رویه جمعه که باعث
 حرارت غریزی میباشد و باعث حرارت غریزی نموده پس بدن و تهیه آن بنا بر تغذیه
 و تمهید نماید چه چین استخراج فضول بدیستقره بخواهر اعضا بر تمامای بدن بعد از بار اول
 تا تخلیل و انبساط قوی و حرارت غریزی بر این اعضا مش ظهور فصل قوای طبیعی بدن بنا بر
 تغذیه و تمهید بوقوع میرسد و بواسطه تخلیل فضول روحی انبساط روح بر فرج میکند و بسبب
 زوال تکدر و تخمین از ج که از آنکه در زمانه تبسده و بیرون آید و استخراجش بیخ میگرد و
 لذا از آنکه خضب حصول عقل عاقله منبسط و باعث لذت جماع انبساط روح و حرکت
 آن بخارج بوده و زوال فضول کشیده سحره طبیعت گردیده و فاعل شکر غالب میکند چه فکر از
 انقباض روح و خفقان آن بد حسل بطوری آید بد فضیه دماغ منی منبسط از ناحیه
 قلب و مانع و باعث انبساط نفس بنا بر دفع ایمره محرقه مقلده دماغیه منوریه و سهولت

لذت بیست
 از لذت بسیار
 کما قفسا
 بیع لذات
 قرار داده اند
 و ازین جهت
 صاحب کمال
 و شائق کننده
 قابل حصول
 جماع میباشد
 بطلان دیگر
 قوی که از اقل
 با اینوس من

حرارت غریبه کثرت صفر را بر اصدق گردید و ایضا شدت حرارت غریبه اختداد و احتراق
 با خلط خشکیده و بحدوث حمیات حاره محترقه پلاک میکند و شمره ضعف و ماعنی حدوث پلین
 و در اربل بصورت کثرت تخفیف حرکت فتنارکل در اعضایش علی الخصوص از سرتا آخر
 سلب محسوس میگردد و نهایت ضعف ماعنی و اعصابی حالت رعشه و سهره همچون چشم
 و دیگر حالات رویه که قرب نزع میباشند و شمیایا بدو بحوث شدت حرارت غریبه
 به پشت گرمی آن انجذاب با و موجوده سبب ایلام پشت و وجع کلیه و مثانه تکلیف به بیخ
 میدهد و انعدام رطوبات در الشهاب مشابه جلد شعله غلیظ میکند و غیر شکم بر زمین
 قوی زنجیری افزایش و سحر و متن فم و تعفن شده و تعفن از زمین بشامه تکلیف تفزید به اجتماع اختلاط
 رویه مراریه بدن جماع که حرکت جماعی تحرک آن بیناید شغریه بعد جماع بکثرت استراری
 استراری میکند و موجودگی اختلاط عفن به تن جماع استتمام را نتیجه بساعت بعد جماع شامه را
 تکلیف شمم میدهد و صاحبان ضعف لضم را احداث قراقر بعدش حدوث بیناید و ترک
 جماع بکسان مبتلای مزاج روی محوت کرب و فتنل بدن و سردی و کثرت استلام بر احتلام
 میکند و مجتنب جماع کسانیکه عادی بعدش بر عده یا برویا ضیق نفس خفی و خفقان
 و غیره و پنج باب شهوت طعام گذشته باشد اولی و انشبه اند و همچنین صاحب صدر
 غلیظ یا ضعیف و ضعیف لعمده را ترک اوفت و زمان عادی اسقاط را اجتناب از جماعش
 اولی فصل ششم از باب چهارم فی اوقات الجماع حین شبوت صبح و کمال کتبیل
 متخیده از روی شکل پوشش و غیره لوازمات علی الخصوص بر کلف باعث برین بل بیان
 شبوت را کثرت ماده منویه دائمی بوده باشد بشرط صحت قوی و افعال بدنیه یعنی انشاست
 و حیوانیه و طبیعی و عدم وقوع امثلا و خلا و تخمه و استفرافات قویه از قی و امثال و ضد
 و حجامت با شط و رفات و انخراجه و کم شیب و پاسیری و غیره و عرق بسیار و همیشه حرکت
 قویه بدنیه مثل عقب و شفت که موجب ضعف قوی بدنیه اند و مانند آن از تقاضای بل

که سبب احداث عارضه نامحسوسه و دیگر امراض آنجری و حاجت بر آنکه ایجاب مرض
 بود سایر و غیره امراض آنجری حاصل از احتباس الحوائج و الغلیظه فی حلیقات اسعانه
 و حرکات نفسانیه مفرطه از قبیل غم و فرح و غضب و قرح و تحسین که باعث بر تحلیل
 و حرکت روح اندوزمان و بلدان و ابدان حاره و باره منظرین الا حسرات نسبت
 به پروت کثر زبان دارد و همچنین در طوبت مزاج نسبت به پوست و پشم
 یا وجود بالغیت بهضم موجب اسرع امراض حرکت بر امتلا بوجود می آید مثلاً
 امراض مدوی و در صورت اتفاق وقوعی حسرت نماید بعد جماع بنا بر
 استقرار طعم در معده و خواب طولی بران البته تدارک مفرات آن نماید
 و در خلیجان سده استعمال سکنجبین اولی است و خلاصه اثر با مقتلار از آنجا است
 که باعث انطفای حرارت غریزی و تحلیل روح لهذا تجلب ذوبان خون
 مینماید علی الخصوص بجزج یا بسه و در دیگر لغاوتی بحسب الاخرجه و مراد از
 خلاصه اشتها و صاوت مع کمال بهضم در بجهت بهضم معدی فقط و وضعی تضر آن
 از اغذیه جیب غذا و صالح انکیوس که بنا بر تولید منی ضبط یافته و بوج مراعات
 تقوی و تقویت روح و تخمه که عبارت است و غذا و تحلیل شدنش بکیفیت
 غیر ساد و حین مجامعت درین آوان بدفعیه کیفیت غیر مناسب مع تقویت پرواز
 و در حالت وجود استفرافات قویه و ظهور مجامعت عقیش بتقدم مراعات
 تقویه اعضاء رتبه بنا بر نقصان جوهر ارواح و حرارت غریزی و بدفعیه
 نقصان ماده منویه غذا را جمید ابوهر مشغول شود و بهیضه که حرکت مواد فاسده
 سمیه غیر منضوبه است برای انفصال بجانب فی و اسهال بحسب اتفاق و در صورت
 وجود مجامعت عقیش مثل تدبیر تخمه پرواز و الا و انگیری تقویت قوت پرده
 که امکان پذیر باشد درین امری دارد و بعد عقب و مشقت که ظهور ضعف و اند

نماید بقویات پردازد و جماعت در حالت حاجت ببول با درار و در صورت تقاضای
 برآید بحدت قبض مع رعایت بوسه مشغول شود و اگر بعد حرکات نفسانی اتفاقاً
 جماعت بوقوع آید هر قدر که تقویت زود و حرارت غیر نیری که نافع ترین
 اشیاست ممکن باشد بدفعیه ضرر آن تصور کند و در حالت زمان بطلان آید آن
 حاره مغز که بدفعیه حرارتش پردازد مع تقویت و برودت را بالعکس و اندازد
 تقویت زائد از نسبت حرارت ملحوظه در دلان البرودة مهمیه تقوی و
 الخمرارة الغریزیه و در رطوبت مزاج اگر چه نقصانش بزودی ظهور نمی نماید
 و در صورت ظهورش بتقویت متوجه گردد و تدبیر بایس المزاج به تدبیر خلا پردازد
 فائده غریبه اوقات هموم اربعه در اشخاص بحسب مزاج مختلف میباشد
 الاحسب قرار داد اطباء چنان مستنبط میشود که تقدم از شش ساعت و تا تر از
 دو اذوه ساعت نمیباشد پس جماع او سطلین بالیق بود و اولی آنکه بعد نصف
 شب عمل در اندان اختیار کند که خواب طولی بعدش تدارک ضعف جماع می نماید
 و استراحت بدن و دفع ضعف و اذیت جماع میگردد و باعث استقرار منی در
 رحم ممکن میباشد و فرزند بحسب خلقت بهتر بوجودی آید بدعا محصل آنکه وقت
 داعی جماع هنگامی است که شبنم باعث کثرت ماده منویه تحریک آن عضو نماید
 و دفع آن موجب سبکی بدن و نشاط نفس و ذکای حواس گردد و محافظت
 عامل جماع را شاید که فاصله بدت بین جماعین آنقدر قرار دهد که بعدش ضعفی
 و تغیری بجزایش راه ندهد و در صورت درگذشتگی ازین حدود است بر داری
 از صحت خود تصور نماید و کسانی را عاقبت اندیشان زمان تسخیر و مور و طعن
 نسبت این قول دراز نمیکنند و با استقرار غ ماده منویه زعم ناقصه خود را صحیح
 تصوریده چندی کاهراقی بعیش میکنند انجامش نقصانی می بردارند که باز

منفی نقصان جماعی طشت از با هم بود و آشکارای جهان میگرد و ناچار بحیال
 دانگیری انصاف بشهادت دل خود بر کذب زعم سلبه خویش لب بستیم
 یکشانند فصل مضمون از باب چهارم در اوضاع جماع از جمله اوضاع جماع ضعیف
 باعث محوت و اسن از نقصان است و افضلترین اشکال بحاست بنا بر سهل
 خروج منی قرار داده اند این است که زن بر ستر نرم مستوی دراز شود و مرد بالای
 زن آید بر او زانو قاشم بوده هر دو پای من بر داشته و پخوله را از خود نهاده خانه بماند
 شکم شکم سینه بینه لب بلب منضم شده ب حرکت خفیفه جماعی مشغول شود و اسوائی این
 وضع اوضاع دیگر خصوصاً که زن بالا آمده و مرد از زیر به عقب متحرک باشد ضارترین
 اوضاع بنا بر عسر خروج منی تصوریده اند چه این انزال حرکت منی بفرق می باشد
 و سیلان جماع طبیعی بی هبوط آن بزرگتر خواهد بود از آنکه با منعی خارج نیگردد و بل بیست
 که باقی میماند بقیه منی در ذکر و نقص یافته قروح ذکر احداث میکند خصوصاً و قتیکه منی
 شدیداً حرکت و لذاع باشد و نیز اکثر طوبات فرج بجای ذکر بنا بر مقابل اتساع
 انجری خاصه همین انزال سیلان می یابد بر عسر خروج منی مرد معاون بوده تغییر
 انجری و نقص آن حسب مراتب نقص طوبات سینه فرج جود می آید اگر ضعیف الباه
 این وضع را اختیار میکند باعث عدم قدرت فعل جماع بهیئت قیامی و چون این
 وضع زبون ترین اوضاع بود بنگارشش ضروری افتاد اما اوضاع دیگر که به جهت
 من اجهات نقص می آرد شرح آن تطویل لا طائل دانسته ترک کرد که گنیش این
 مختصر نماید و صین احتیاج از مطالبه مطولات عالم باشد از اعتبار استعمال
 جماع بعد مضمون مراد اندازد که مضمون مع دیگر مضمون مرتبه کمال رسیده باشد
 و زنده حکم خلا خواهد داشت و مضاف جماع در حالت غلبه ترا از طلا و دیگر حالات می باشد
 و شرط وجود جماع از اعتدال حرور برد و طوبت و بیومت و غلبه و ملائیز از اجابت

چه جمیع اولاً تجمیع حرارت غریبه بنا بر ظهور حرکات بدنیه و نفسانیه عائدین نماید و عند
 حرارت بدن و اشتدادش از حرکات بدنی که مستلزم جمیع میباشد باعث تحلیل
 قوی میگردد و ثانیاً اطفای حرارت که نتیجه برود بدنی است بواسطه استقرار غنی که سبب
 تحمیل روح و حرارت غریزی میباشد از ویاد بر و محصله بدنی بوده سبب اطفای
 حرارت تمام بدن میگردد و وقوع جمیع همین موجودگی رطوبات بدنی حرکات جماعی ترقی
 آن نموده و سیلانیش بجانب اعصاب که از جمیع ضعف پرواشته اند گردیده مرضی از الامراض
 مخوفه از قبیل متعلقه اعصابی مثل فلج و قوه و غیره ظهور یابد و نیز وقت عمل حرارت جماعی
 در رطوبات موجوده بدنی نقصان بخیزد و باغ بوده باعث تخریب میگردد
 و اکثرینا بر اشتداد رطوبات محصله بدنیه از حرارت جمیع احوال حمیات مینماید
 و از آنکه جمیع سبب کثرت حرکات و با استقرار رطوبات محفط میباشد و بخلاف که
 محفط است از ویاد پوست شده آنکسها جمیع قوای بدنی و مرضی میسی که در فیه آن
 عسل البر است احوال مینماید پس تری جمیع خلا به نسبت دیگر حالات ظاهر که خشکی
 بر خشکی و سقوط قوت بر قوت و اطفای حرارت غریزی بر حرارت غریزی بر تری که حیوان
 باشد بخون بد و ذبول که هر آئینه زواشش بوجه من اوجوه گاهی نبوده نصیب و شمنان
 شود و جمیع اشتداد که مراد از غذای فیه بعد است حرکت جماعی محرک آن شده و باعث
 انقباضش با اعضا گردیده احوال سده مینماید و نیز لازمه جمیع اشتداد ضعف معده
 میگردد چرا که طبیعت خیال جمیع را غلبه شائق میباشد و روح نیز بسبب
 لذت میلان بخارج نموده کمی در داخل ظهوری یابد و انقسام فعل طبیعت روح
 و اشتغال نفس بفعل جمیع و لذت آن بانی آینه از هم از جهت ضعف هم لازم
 جمیع اشتداد گردیده الاگاه عادی جمیع اشتداد هم ایشان قوی میگردد بشرط
 قوت مزاج اما از آنجا که سقوط قوت اطفای حرارت و برودت کما لازمه جمیع خلا

گردید که اعظم مضار بدنی است لهذا در حالت خلل و سردی و بیس بر از طلا و حرارت
 و رطوبت بدین شایسته گشت و منرا و اوست که جمیع بصدق شهوت بوجود آید یعنی
 کثرت ناده منویه در اعضا جمیع که محتاج بانفصال باشد تحریک یافته لذت میدهد آلات
 محرکه را و اشتناق مینماید جمیع را جمیع نه آنکه با انگیزی تکلف و فکر بصورت حسنه و دیگر امور است
 و همیه میباشد چه تصور است و همیه گاهی سبب بنا بر حدودش هوا و اثرات بدیه میشود
 و فروت در میان شهوت صادق و کاذب بهین قدر است که با شهوت صادق علقه و از
 منافع قرار و ادوی جمیع حصول نخت بنا بر زوال ثقل منی و ثقل منی باعث ثقل منی
 و ثقل بدن بسبب از یاد فضول قابل دفع و از یاد فضول باعث غمخوای و حرارت
 غریزی و غمخوای و حرارت غریزی سبب ضعف از عمل بدن میگردد و نیز حصول نغم
 برای استراحت طبیعت از زوال ثقل و ادوی بدنی میباشد و شهوت کاذب بکلین
 فصل هشتم از باب چهارم در فوائد ملاحظه که آنرا اساس گویند اما چونکه
 منی زن بسبب برودت مزاجی خویش بطبیعی حرکت است و حرکت او در جمیع عیشت
 سریع الاتزالی مرد بود اسطه حرارت مزاجی او ممکن نباشد لهذا توافق آنرا بدین وجود
 آمدن دشوار بلکه امکان پذیر نیست از حیث ملاحظه قبل از جمیع بنا بر تحریک زوایان
 زن ضروری افتاد و پس ملاحظه تا قبل از جمیع بر توافق آنرا بدین آمدن از جمله ملاحظه
 و غده ثدی بنا بر پیمان شهوت و تحریک منی آن میباشد و اگر چه ثدی محل اوجیه منی
 زن نمیباشد الا از آنجا که شدید مشارکت بر رحم دارد و زودی پیمان شهوت و تحریک
 منی آن بوقوع میرسد و چون زنان باعتبار اختلاف مزاجی خویش مختلف اند لیکن بیانش
 رعبت مردان و کثرت قومی آن اکثر اساس پستان را راضب میباشد بسبب عادت
 که از جانب مردان کثرت ملاحظه آن عادی میشود زیرا که ثدی بسبب بلندی و پرگوشی
 اکثر محل رعبت مردان میباشد و نیز نفس بسبب موزونیت آن جسم زن و خوب صورتی و نداشت

آن عیس آن را غیب میگرد و از چنگت اکثر زمانها بر اساس آن علی الخصوص صبر آن زمان
 میلان میباشند و در غده فرج جانبی علامه آن چه اعلا بر موم منع است کثیر الاحصاء
 قلیل اللحم مس این محل با قوی ولذت حکایه نجا باشد بر تهیج شهوت و غلبان منی زان
 میباشند غده غده که بر جانب که میلان طبع و شدت ظهور شهوتش با بند بر تهیج است
 مساس کنند تا تغییر طبیعت چشمانش بسرخی گردد زیرا که نزدیک شدت لذت روح
 به عاوت است هم غلبان بظواهر نماید از آنجه عینین بسبب صفات بلون خود ظهور سرخی
 بزودی نماید و گاه عند شدت لذت تغییر طبیعت عینان با انقلاب هوا درش بر جانب
 بالا بسبب تغییر نفس از شدت لذت میباشند و نیز ظهور تغییر محققه عینین بسیار است
 آن به آلات تناسل علی الخصوص بر رحم که از قول بقراط ثابت گشته ظهور میگرد و عند
 کثرت لذت عظیم گردد نفس آن باعث سخونت قلب و آلات تناسل از وقوع حرکت
 مضطر باشد بسبب شدت لذت که از معنی باعث بر حرکت روح و اشتغال حرارت
 عزیزیت و شدت اشتغال حرارت غریزی و حرکت روح طلب هوای بار و میکند
 در طلب چسپیدن مرد زیرا که در وقت شدت لذت رحم شدید التحریک بجنب منی مجاور
 مقارنت مرد میباشند و بل اکثر زمان درین حالت می چسپد پای خود را بگر مرد و جذب
 میکند از پای خود که در در اسوی خویش تا که قریب تر گردد در رحم آن قضیب را در وقت
 پروردان زن نهی برداشته در پیغور را آن خود داشته تا که قعر رحمش نازل شده عنق
 آن عالی باشد که بزودی عیس حشفه ذکر برسد و التذات تا متر یافته بزودی منزل
 شود پس آنوقت دخول قضیب بفرجش نموده بمرکت خفیه متوجه شده از سر ذکر فرم
 رحم بر او یافته مس کند چرا که بی مساس فرم رحم کثرت لذت و از نالاش ممکن میباشد
 پس وقتی که شدت و بیتابی اش نزدیک با نزال رساند حرکت قوی بل آورده توافق
 بر آنرا عین نماید چه توافق آنرا این بسبب خوشنودی مفعول و باعث دفعه نائره شهوتش

در غده فرج
 عینین
 سبب اختلاف
 فرجی زمان عین
 پدیدان شهوت
 پیشوند الاوت
 انفصال این بود
 منع بر نسبت
 دیگر موم منع
 در هیچ زمان هیچ
 و قوی میباشند
 لذت عینین
 کشید و باقی که
 قوی با اعتبار
 تا نیز خود فرج
 کرد و غده غده
 طبیعت زن نال
 میباشند چرا که
 مساس از خود
 باعث لذت و
 خوشی از میلان
 طبیعت مفعول
 دیگر و در آن
 سبب اختلاف

و سبب حمل میگردد و مختل منجم از باب چهارم ملاست انزال زن همین طریقی
 اشتیاق تمام قریب مرد که ظهورش از رخسار آلودگی و شوریدگی چشمش و دیگر حالات
 مضطربانه یا به احساس میتوان نمود و ظهوریاد و وقت قریب و نزدیک انزال خواهد
 انقباض مرد و ظهور محبت او در آن و پدیدگی او در شدت خواهش و بیقرارانه مرد و طرب
 و نشاط باطنی و تزیین آن بطنه لطیفه و آغاز تبسم و ناز و کرشمه و دیگر حالات مجذبه
 بقتنای امر عادی بودنش و بهوتی و متوششی و حیرت و بیان چشمش و شدت
 بیقراری و کمی حیاء و عظم نفس و فتوری حرکات و سکناات و بحوث ارتعاش بدنش
 و بعد انزال استرخا و مفاصل بل تمام اعضا گویا که بجان گردیده اند و زروی با سفیدی
 معنی رونقی چهره و عروق پیشانی و در گردانی و حیا از جانب مرد و تا فرار جمیع حرکات
 علی الخصوص جماعی و ظهور ربه در طوبت بفرجهش بحسب قلت و کثرت ماده منی اش
 چه بسیار است که جمیع حالات انزالیه بوقوع میرسد الا بسبب عدم وجود رطوبت
 خواهش مفعوله برقرار میباشند لهذا وجود رطوبت علامت انزال گردید بشرطیکه مرد
 منزل نگردد چه از انزال مرد که از ریختن منی مرد مراد است رطوبت او کما منعی در یافت
 نشیگر و در نیز نسبت جماع غیر مجلی در جماع مجلی رطوبت کثیر ظهوری یا بدیهه جماع مجلی
 اکثر باعث کمی ظهور رطوبت میگردد و لمیلان منیه فی داخل الرحم اما ظهور رطوبت
 بغیر این علامات در فرجهش محمول بر انزالش نباید کرد چرا که یافتگی رطوبت در عین
 شدت لذت بل بشروع لذت بسبب ضعف قوای مفعوله و بار رطوبت فرجهی او نیز
 ممکن است الا بعدومی علامات مختلفه انزالی علامت فاروق فیما بین میگردد و بهر حال
 انکشافی این حالات بغیره و اقصیت از بس اشکال دارد اگر چه بحسب جولانی خاصه
 بر تشریح آن پرداخت و بداند که از حالات مختلفه زنان منعی نخواهد بود که اکثر نازا
 انجام مباشرت انزال پدید آید و بعضی ساعتی امساک نماید و برخی آغاز مباشرت

انزال کنند و بنوقت با منطی و ثواب پدید آید و یا آب در دیده بگرداند و یا چشم
 برجم نهد و یا گریه کند و یا بخندد و یا مرد را بسوی خویش کشد و یا پاور کمر سپرد و یا آه سرد
 کشد و یا سر و زنا پدید آید و یا شتوب شود و یا بچجاب گردد و آنرا کله شی در آنجا زبا شرت فرود
 آید پیوستی بر او طاری میشود کمالا یعنی علی من له عرقه تامتی بنده اصنا عت
 الفعیبیه لازم که مجرب و بر از لباس شرم معر اسازد و در چادر سبب شرت بپوشاند و شرت
 عسرت بپوشاند و تا تواند بپوشد پیشیده سبب و کفی تحقیقت بهر حال واقفیت این
 و علم با وضلع و اطوار زنان که بجزج هر یک مختص است و شواربل غیر ممکن چرا که
 بسبب عدم قدرت شخص و احادیث و فعیبه شهوات مختلفه المزاج که باعث واقفیت
 میگردد و ممکن نیست زیرا که شخص واحد و احد الشهوات واحد القلب است با قلوب
 مختلفه و شهوات متعدد و چه طور برابری کردن میتواند و حال آنکه با وجود این اختلافات
 از خواص محققه زنان ثابت و نیز بسبب غیبت باطنی که بجنس زنان متعلق است
 که ادنا که مرد را خواهد آن خودنی یا بند و هم از خودنی دانند بر حالات مزاجیه خویش آگاه
 نمی کنند گو که مرد و پوشیاردین امر باشد لیکن پوشیاری او بکار نمی آید زیرا که غیر
 مفعوله بر حالات مزاجیه او واقفیت با سرعت از همه امکان پذیر نیست لعل ما
 شایقه بدیهه فرو به شهر با بدان مقصد عالی نتوانیم رسید بدان مگر لطف شما
 پیش نودگامی چند به معنی نیست که شهوات این زمان از کمال قاصر بالفرصت اگر ضمیمه
 شهوات زن واحد تواند گرد تا هم کامل تصور میگردد و در صورت بنا بر شهوات زن دیگر
 شهوات دیگر عیاید و مرد از شهوات زن تسلی اوست نه آنکه آب خود خارج کردن تسلی
 زن تصور کرده آید بهر حال خیال شهوات زانی شهوات مختلف از شهوات واحد
 بجز خلل و باغی تصور نمیکرد و الامر و عاقل هائل اینکار کمال الشهوات برسانی حاصل
 و شهوات کماله خدا وادی خویش نهایت و دره راضی و خوش خواب داشت بشرطیکه

عالم که عقل
 بوم بر شهوات
 اشتراقت او
 بر جایگاه باشد
 شرفه شرف
 بسبب

زمان فاحشه نباشد. قاعده و جمعیه اما چونکه امور است و همیه را تا شیر عظیم است در افعال
 طبیعه خصوصاً بفعل جماع از آنجا است که فعل جماع وسیل نفس باین تقبش مفعول و محبت
 بانیکار از اسوار است و همیه است لهذا رویت جماعت و نظیر جماعت حیوانات قوت
 و جماعت کتب مصنفه و براه و احوال و اشکال این و حکایات اقویا بر از جماعتین
 و استماع رفیق و خوشش امکان از اصوات نسا مبیح شهوت و معاون بفعل جماع
 میگردد و بداند که خلق با بجم باعث غم و ضعف بر انتشار و قاست به تولید منی میگردد
 چه رایگان شهوت و فی بفعل عبت و قلت التادش آنهم چنان سبب این امور
 گردید پیرا که بجهت غیر عادی بودنش سبب انقباض نفس و انقباضش موجب غم پیدا
 و چونکه طبیعت معتاد بخروج منی بدون قوت انتشار عادی میشود زیرا که ایلیج که باعث
 بر قوت انتشار پیدا است حاجتی ندارد و ضعف بر براه میگردد و قلت التادش و عدم
 احتیاج استغراق منی برای عدم جذب جمادات اهتمام طبیعت بر تولیدش می نماید
 و نیز بزرگی و کلانی سر قضیب و باریکی بن آن که شمره و در کنندگان خلق بیاست ضعف
 شهوت عادی میگردد و اندکسایکه عادی باین فعل میشود بسبب حصول ضعف شهوت
 قدرت بفعل جماع نمیدارند و بل آنانکه مختار باین فعل میشوند معیوبیت جماع و بیخ
 جملت پیش نهاد خاطر خود میدارند و غلبه خلق بجا بر مصلحت بپایان شهوت مردان
 تا شیر عظیم دارد زیرا که هر دو موسی بر جانته شوران می آرد حرارت را و جذب میکند دم
 و روح را بطرف آلات تناسل و یاد میداند طبیعت و نفس را بر وجود آن آله مجهول
 برای جلع و نیز قذا شرع در آنجا فاضل بوده و جمع شده ماده شهوت میگردد و در خلق
 سوخته با و عدم جماع جهت تولید نسیان نفس بر جلع مینماید پس باقی نماند برای
 طبیعت اهتمام بر تولید منی چنانچه در قاعده تولید منی اهتمام بر طبیعت منی باشد
 نکته جماع غلمان قلیح نزد جمهور و محرم است و در شریعت خرام کم میکند استغراق منی بنابر

مدد و معاونت جذب جسم بدافعالیست درین جهت غیر طبیعی بودنش و نیز کثرت حرکات
 شهورت بهست عسر خروج منی ضارترین اشیا را پیدا شد من جهت اقل استغراق غنی اقل
 ضرر میباشد الا کثرت حرکات که باعث برتحلیل میباشد اضعاف آن میکند پس فریض
 با وجود قوت استغراق منی شمرضعف باه که درید فصل و هم از باب چهارم اما از آنیکه
 جماعش با نحو خاص مضعف باه بود و نیز بدلائل صحیحه قابل تسلیم بود چه تجربه و قیاس قرین از انجا
 جماع مجوز که بسبب کثرت رطوبات فصلیه با که مزید که لازمه من مجوزیت میباشد سبب
 وسعت مکانی او بوده باعث قلت لذت جماعش میگردد و نیز مقتضای منی جاوید جماعش
 شد که دیده جذب منی بیشتر نموده که مینقص نقصان بر نقصان منی که در جماع مضعف
 که بعد بلوغ نرسیده باشد باعث عدم ترخیب نفس که سکنش مقتضای آن میباشد علی وجه
 متفرقش از اضطرابی آن چنین جماع و نیز قوت جاوید جماعش با جذب منی کثیف نموده نقص با منی
 عارضینمای و جماع حائض سبب قذایه مکانی و نیز نقص از جماعش ضعف و حصول بر
 بجز می بول لاحق میگردد و جماع نیکه از مدت مستد با و اتفاق مجامعت نگردد و باشد
 بنا بر اجتماع فضول کثیره و فاسد و متعفن بمکانش نقص باه حصول می یابد و جماع مضعف
 و قبیحه المنظر بواسطه تنفر نفس از جماع این هر دو خاصه با و صفت نیکه من قدرت داشته باشند
 معین بر ضعف باه میشوند و جماع با که اگر چه اکثر خوب مردمان این را مانع است و بسبب
 عدم واقفیت بهتر از جمعی تصورند الا اضطراب وقت جماعی و سیلان منی که سبب تنفر
 طبع میباشد ضعف است مجموع این زمان از آنیکه جماعش لذت که مینقصی نمیدارد بسبب
 عدم حصول فرح که باعث عدم انشراح خاطر که سبب تقویت قوی و انقباض حرارت
 غریزیت قلت است تمام طبیعت بنا بر قولی منی بوده ضعف باه حصول میگردد و از آنجا است
 که جماع مجبور بسبب انشراح خاطر و سیلان نفس و حصول فرح که باعث تقویت قوی
 و انقباض حرارت غریزیت با وجود کثرت استغراق منی و تمام بر قولی آن بوده بنا بر

باید ضعف نمی آید و اما از آنجا که اولویت باعتبار جماعت میدارند از حال آن زمان که تقیم
 می یابد آشکار خواهد بود و فائده خرمیه اما وقت بعدی از هم و قصر است که انضمام هر دو ممکن
 نمی باشد البته داشتن تکبیر زیر کمر بزودی اطلاق می آید و میگرد و دو عوام که تکبیر مطلقا زیر سرین
 میدارند اگر چه در صورت نزدیک رحیم بیب بلندی فهم آن بمقابل سز که باعث بر لذت
 میباشد الا وقت بعدی و قصر است بعدش میکنند نظایر که مقتضای وضع طبیعی رحم
 داشتن تکبیر با وضع مختلف خواهد بود اما که فهم رحمش است و می بود داشتن تکبیر زیر کمر
 یا سرین خواهد عریض خواهد طویل حسب مقتضای محل شایان میباشد اما کسی که فهم
 رحمش مائل بزیر باشد داشتن تکبیر عریض زیر سرین مناسب است میباشد چه عین
 داشتن تکبیر زیر سرین فهم آن در تفرع بالا مقابل قضیب میگردد و اگر زیر کمر خواهد شد
 فهم آن زیاد و جانبی مائل بوده ناقص مدعا خواهد شد اما زانیکه فهم رحمش مائل بالا
 باشد نهادن تکبیر عریض زیر کمرش بخوبی سریش مائل بزیر گردیده فهم آن مقابل فرج
 بوده سبب است از جانبین میگردد و در صورت داشتن تکبیر زیر سرین فهم آن زیاد و مائل
 بالا بوده انجمن مرام باز خواهد ماند زیرا که فهم رحم تا که بمقابل قضیب نگردد و هرگز لذت
 و انزال حصول نمیشود و اما در حالت میلانش بجا نبین صلاح آن از قابلیت تدبیرش از
 او به یار مدعا نقل و پوشیار و وقت اینکار کار برابر میگردد و حاصل یازدهم از باب
 چهارم اندری سجری اگر چه علم نیست عجیب که واقفیت او بر زنده است عیاشی خرمی
 میباشد الا از آنجا که نشسته و در دارالعلم میتوان گفت بوجه من الوجوه صدق است
 و داننده او بیخ رسیده و آنها که خود بتعلم این علم شتهر کنند از حال نشسته واقفیت
 نمیدارند و شمره این علم نیز از وصفا در نیست فقط آنها زبانی دارند از حیث کذب
 بیانی او صدق می آید الا بقدر است که ورود کنندگان آن غیر شست قادر برین
 نمی آید از نسبت معناد و خود همیشه بدو شتر یکدیگر است از حال و ضعف و حقیقت نیست

گذشته باشد که مثلش اگر صحیح بغیر مراتب استعمال آن خیال حبس منی نماید پیشاید
 پس استعمالش چنانچه باید سفید مدعا نگردد و علاوه ازین در کفندگان نادره سحری با
 انجام مسبب اجتماع حرارت مختلفه فروج زنان احتراق با خلاط گردیده عیاذا بالله
 عائد میگردد که دفعیه اش طوری ممکن نمیباشد و این علم اکثر مختار جوگیانست که بنا بر
 حبس منی که از قبیل حبس دمست عملدر این مختار این فریق گردید چون فائده
 قلیل و مضار کثیر داشت لهذا از بیانش درگذر کرده مقاله دوم چون تقاضای
 حکمت خالق قدیری در ودیعت لذت جماع بقای نوع است لهذا آفریدگار تبارک
 و تعالی شوق مالا کلام جماعی در طبیعت انسانی سرشت نموده و میل طبع خاکس
 و عام بلذت جماعت نسبت بیک خواهش لایبدی و بر جوانی ضروری ترجیح داده
 و بجزیره عظیم شرافت عقلی را که افضل مایحتاج الیه بدست عهد شدت و
 شهوانی چنان مغلوب ساخته که وجودش کالعدم میگردد و حیاء شرم و محافظ
 یگانه و بیگانه و اندیشه پس پیش و تحصیل معیشت در زندان و شوان و غیره نوازنا
 و نبوی از شرم عقل و شرب که تا بقای حیات ستواران گزینند و نیز از بلازه
 انسانی سه چنان از خاطرش میروند که سوانی در هیچ نوع پیش نمیشی جماعی
 بنیاش و قسم نمی باشد و نیز چه قدر حکمت بالغه صانع قدیر بر فنا بیهوشی
 خواهش جماع نسبت بجمیع امورات دینی و دنیوی گواه عیاذا بالله و منت نشین
 عبود حقیقی را فراموش کرده و بر او امر و منهیات بل و علا خیال نه نموده چنان بر
 لایبمی و بمعنی خلاص عقلی بوجود می آید که طایفه هم و خیال بان مهم نمیرسد و چون علت
 غائی از جماعت بقای نواز و ناسلست پس رایگان شهنوت و بر بادی تخم
 بوجه حرمت نما از باب انش پیش نمیباشد اما شرافت انسانی باعتبار نوع ظاهر
 و بقای نوع او موقوف بر نوالد و ناسل مابرس حفظ صحت اعتبار ناسل از راه

امراض آن اجماع مطالب بقای نوع گردیدند علیکه وسیله صحت اعضا و تناسل بدان
 منوطا گردید و علم شریف طب مقدم گشت بشرطه منوطه به باب اول از مقاله دوم
 اما بهر باب فتنانت و بهر اصحاب بصیرت مخفی نخواهد بود که فشار اصلی شهوت جماع قلب
 از انجاست که بی سلاستی قلب و وجود مساوس و نبوی و غیره مکر و پات برگردد و شفا
 ممکن بود قوی نیست و چنان باشد که رئیس مطلق قرار داده اند الا قلب بواسطه روح شریف
 و داعی انجاش بخوبی سید با هر چه از تجربه ثابت که اکثر غرم قلبیه داعی بر جماعت میگردد و
 عدم بهر سبب شوقیه که داعی بوجود نمی آید و نیز عند غرم شوقیه بغیر خواهش قلب و وجودش
 ممکن نمی باشد چنانچه بر همان ان اینکار مخفی نیست پس حصول جماعت کماهی بیشتر
 مقدم غرم قلبی و مساوت شوقیه منوطا گردید و حس که ادراک لذت جماع بدین امر
 و انزال است از دماغ و نخاع و در معتدل از کید و نزو و بعضی شهوت تبعی جماع اگر
 به شاکت گردد متمرکزست بر ظاهر که وقتیکه عارض میگردد عند اراده روح شدیدی
 به مری ریج قوی و درم کشید و روح غلیظا متلا به تجا و این عصبه مجوفه و دیگران برای تشبیه
 از ریج شاکتیش از روح و او رده اش از دم که این سبب عراضت و طرائف
 است حاصل میگردد و از او انتشار و آنرا که طبعی قرار میدهند میگردد که حرکت جماع
 طبعی است منع شاکت ارادی اعنی قلبی بدلیل آنکه اگر فقط ارادی تصور کرده آید
 پس وجود شهوت و حصول جماع وقت موجودی جماع صورت بند و الا در احوال
 پس کذلک لان مع وجود الجماع و عند قویه الطبیقه فی المرحم
 یشی نیال الجماع و عند انفراده تخمیه بمیل الطبیقه الیه و بل اکثر گشت و نوبی داعی
 بر جماع میگردد و از جهت حرکت جماعی مانع امر طبعی ثابت گشت و شاکت اختیاری
 ضروری است اعنی امر اختیاری معین بر طبعی میگردد یعنی در اصل حرکت طبعی بر
 بفعل جماع اراده و اختیار و نیز روح در جماع که عند اراده جماع به قضیب میرسد آنرا طبعی

و فضیلت محرم که را با رادی مقرر کرده اند و لازم می آید جمیع را حرکت نفسانی و بدنی نیز
 چه حرکت نفسانی بیا عدت انبساط نفس و فرج و حصول لذت علی الخصوص همین انزال
 و حرکت بدنی از وجود حرکت جمیع بدن وقت جماع خاصه همین انزال اند اما جمیع نفسانی
 بدنی گریه و نیز بیاحتشاحات حرارت از حرکت بدنی تحلیلی رطوبات و ریاح و سبب
 انزال استقران و بر اخیر عدالی که قابلیت نیز بدن میداروی باشد و بنا بر حصول لذت
 مطلقه تحلیلی جمیع ارواح بدنی از نسبت منافع و مضار جماع که بقید تحریر آمده بعضی تابع
 حرکت بدنی و بعضی حرکات نفسانی و حیوانیه و طبیعی میگردد و بدانش که اولیا نسبت
 میکنند جمیع افعال بدن را به طبیعت مدبر لبدن و آن قوی است عذیمه اشهر و بنا بر
 تدبیر بدن بالقدر و نسبت بین این را فلاسفه نفس طبیعت را بقوت جسمانی
 حافظه برای کمالات بدن و از نشان طبیعت است که نزدیک قصد تحلیلی غرضی از
 اغراض دینی و دنیوی خود و اینکه مشغول شود جمیع حرارت بدن و استقامت قوی
 بنا بر تحلیلی آن از انجام است که تا همین استقران مثلا بلعب شطرنج و غیره از نشان دنیوی
 از ضروریات بدنی و نفسی خود مثل تدبیر غذا و دفع فضلات و از دیگر امور است باز میماند
 و اینمندی بنا بر استقران برای طلب غلبه جانب مقابل بوجود می آید و نیز از نشان است
 که عند ساس حاجت یا غرضی من الاغراض متوجه میگردد و توجه کلیه جمیع قوی بدنی
 و نفسانی و ترک میکند سوا می آن باقی افعال مثلا فکر یا بر مهم پیش آید و پنی تدبیر آن
 چنان استقران بطوری آید که از جمیع ضروریات باز میماند و ازین قبل است استقران
تشنه پیش حقیقی و خواه مجازی فصل اول از باب اول از مقاله دوم
 منعی از ای ذوی از فضا نم خواهد بود که ریاست ایشان باعتبار نوعیت ظاهر که مولد آن
 که باعث بر فضا است میگردد و در غده منی در جمیع انسان اقوی و اعظم از سیه و غلاش
 بحکم نادر و ظهورش بکلاف غلاش از آن گریه و پیمانی زنمان خبر و چنان و نیز مردان

در اصل تحنّب و در زمان دراصل منقح و کلانی بقیستین و انشین بتوسط باعث
 کثرت تولید منی که بمعنی سبب بر قوی که دال بر کثرت باه مردان عیاشی میگردد و اگر
 کلانی آن زمانند از حد که از رطوبت حاصل میشود و اکثر به ملک مرطوب بسبب کثرت
 رطوبت آب و پروا بساکنان آنجا این من شائع میگردد و در بل باعث کثرت رطوبت
 که سبب انغمازیل انقطاع حرارت غریزی میباشد و بمعنی باعث ترقی مزاج میبود
 آنوقت بر پروت میگردد و آن کلانی آن با نیرتبه بساکنان آنجا میرسد که عیاشی باشد
 حرکت بسکون بآنها متعذر میباشد اکثر به یار قرب دریای شور و غیره عادت میگردد
 لغایبه البرودة والرطوبة علی ما فرجهم چنانچه چکاکت و غیره بکثرت شائست باعث
 نقصان باه بل موجب ابطال میشود و خوردی آن از حد بالعکس چنانچه باهون و ضعیف
 و مخنث و غیره باین صفت متصف میباشند و نیز انشین بسبب ضعف بنیه که از کثرت
 شعبه آورده و شرابین و اعصاب ارواح کثیره مخلوق است احتمال ضربه نمیدارند
 و بل در ادنی ضرب بآنها ضعف طاری میشود و میثاید که در صورت وقوع ضربه قوی بکثرت
 بانجام دینی سکران و صبی و شیخ و کثیر الجمل قابل تولید نمیباشد و منی ماوت الاعضار
 تولید سلیم نمی نماید و اگر چه تقاضای مقامی برتر قیم شریف انشین داعی بود لیکن عیاش
 عدم وصول نشانش کما بمعنی با وجود کوشش و سعی مالا کلام از تحریر شریفش باز
 ماند الا بجهت هر چه از حال مجری و ادعیه منی به ثبوت پیوست بحواله آن در ذکر حالات
 منی پرداخت فصل دوم از باب اول از مقال دوم شیخ بوعلی استعمال
 جماع منقوی العضو و منسته و ترک آن در بول آن گفته و این قول با خود از بقراط است
 که در فضول خود یاد کرده که عمل در هر عضوی فعلی که مخصوص العضو باشد و مغالطه بتوسط
 و تعطیل عمل باعث برزبول و گران بعضی بر اسمیت این قول از افلاطون طبعی
 که مقدم بر بقراط است که در بول العیون استعمال جماع و در زمان بلوغ باعث برزبول

اگر منی فصله بودی هر آینه استفراغش منصف نبودی چه استفراغ فصله باعث
 آسودگی طبع میباشند منصف اما سبب شدت حصول منصف از استفراغ منی
 نسبت بدیگر استفراغات از آنجاست که ماده منی نفیج دم صالح و الطف
 محصله از استحالات کثیره بعد از مضموم اربعه سمی بر طوبت قریبه العهد بالانعتاق و غمی
 وقوع مضموم چهارم منوی بعد بدل ما تحلیل اعضاء باقی فاضل بوده با دعیه منی مجتمع
 گردیده غذای انشین شده نفیج مرتبه ثانی یافته با سم منی سمی میگردود این ماده متجمعه
 بر سبیل مدواز اعضاء میرسد نه آنکه نزدش مخزونه میباشند پس استفراغ این وقت
 جماع یا منصفیست یا زائد یا کم هر حال بسبب قلت مقدارش منفضش کثیر خواهد بود
 چنانچه در اکثر و سه چهار جماع او عیبه اش تنی میگردود و لذا اکثرت کنندگان مجامعت اکثر
 بترتبه اخیر در انزال بجای منی خون می آید بخلاف استفراغ دم و دیگر اخلاط موجوده
 که هر آینه استفراغش اقل قلیل نسبت موجوده بدنیه کمتر میگردود پس منفضش چنانچه باید
 طور منی یا بدو نیز استفراغ دم اکثر بوقت ضرورت میباشد و ضرورت داعی آن بنا بر
 فسادش بوقوع میرسد پس عین خروج اخلاط فاسده آسودگی طبع میگردود و منصف بخلاف
 استفراغ منی که ضرورت بی ضرورت بنا بر التذوق و انوشیت طبع باین مغل با وجود تمام
 بیوشش ضروری میباشد پس استفراغش علی الدوام مع قلت مقدارش و استفراغ
 خون قلیل یا تمام اتفاق با وجود کثرت مقدار چه طور متقابل باشد به ظاهر که حال وقت
 وصول منی باعث وقوع استحالات کثیره و کثرت انزاجش باین مرتبه و کثرت دم
 مع دیگر اخلاط با وجود اتفاق انزاجش باین ترتیب را بری نمی کند علاوه ازین کثرت
 استفراغ هر ماده که باشد باعث منصف و خرابی بدنست خواه منی باشد خواه غیر الا
 ماده مرتبه چنانچه بسیارست که عین کمی اخلاط بدنی بوجود من او بوجه خروجش بطریقیکه باشد
 الا بکثرت نسبت بدن صاحبش منصف و خش و بره اطراف دیگر حالات دیده حادث